

واسازی گفتمان معلولیت در جامعه شهری ایران

فرزاد محمدی پور^۱، دکترسروش فتاحی^۲، دکتر طهمورث شیری^۳

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۹/۰۴/۰۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۹/۰۳/۱۱

چکیده

پژوهش حاضر با بازنمایی معلولیت در آثار مکتوب متفکران ایرانی بعد از اسلام در پی فهم وضعیت نادیده انگاشتن معلولان است که با روبروسازی گفتمان‌های قدیم و جدید و خروج از فضای غالب در حوزه متون مربوط به معلولیت این تغییرات را واکاوی می‌نماید. الگوی نظری مسلط بر این تحقیق فهم فرهنگی و برساختی از مفهوم معلولیت است که به لحاظ روش‌شناسی با رویکرد کیفی و یا روش گروه مرکز در میان افراد معلول جسمی حرکتی جامعه شهری اصفهان انجام شده و همچنین از دیرینه‌شناسی و تبارشناسی فوکو کمک گرفته و با توجه به تاریخی بودن موضوع، روش جمع‌آوری داده‌ها تحلیل اسنادی و کتابخانه‌ای و بطور اخص روش تاریخی متن محور می‌باشد. که آثار به ۳ دسته تقسیم بندی شدند. آثار اخلاقی، تعلیمی، مردمی یا عامیانه. یافته‌ها نشان می‌دهند که نگرش منفی جامعه به معلولین، عدم تناسب امکانات فیزیکی، نهادهای حمایتی، حمایت‌های درون گروهی، عدم اعتماد اجتماعی و احساس محرومیت اجتماعی، بخش زیادی معلولین در انزوا قرار می‌دهد و می‌بایست گفتمان در جامعه شهری تغییر یابد و در این راستا دو گفتگو یافت گردیده: گروهی معتقدند استقلال افراد دارای معلولیت باید به رسمیت شناخته شود و لازمه این امر زدودن تداعی‌های منفی از عنوان معلول است، گروهی دیگر معتقدند عوض کردن نام، در واقعیت تأثیری بر زندگی واقعی افراد ندارد. رویکرد صحیح آن است که افکار و عقاید مردم راجع به یک گروه اجتماعی - در اینجا معلولان - تغییر یابد و تغییر اجتماعی با تغییر نام‌ها رخ نخواهد داد. اگر بخواهیم نوع نگرش شهروندان و مسئولین از نگاه ضعف انگاری به نگاه شهروند انگاری تغییر یابد و به آنان بعنوان شهروندانی با حقی برابر نگریسته شود می‌بایست تغییرات گفتمانی بنیادی در معناها و مفاهیم مورد استفاده در حوزه معلولیت صورت پذیرد.

واژگان کلیدی: معلولیت، واسازی گفتمان، دیرینه‌شناسی، تبارشناسی، جامعه شهری، شهروند انگاری، تبعیض، معلول جسمی، حرکت

^۱ دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی ایران، واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(Email: forozmehr@gmail.com)

^۲ دانشیار گروه جامعه‌شناسی، دانشکده علوم انسانی، واحد تهران غرب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

(Email: fathi.soroush@gmail.com)

^۳ دانشیار گروه جامعه‌شناسی، عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

(Email: shiri.tahmuros@gmail.com)

مقدمه

کلمه معلول برای اولین بار در دهه ۶۰ میلادی برای افراد دارای معلولیت ذهنی و فیزیکی به کار برده شد. سازمان بهداشت جهانی در قالب یک تعریف کلی فرد معلول را کسی می‌داند که بر اثر اختلال بدنی یا روانی نتواند به تناسب سن و محیط خود مستقلاً و بدون استفاده از وسایل و مراقبت‌های خاص، زندگی روزمره فردی، اقتصادی و اجتماعی خود را ادامه دهد. در تعریف دیگر معلول به کسی اطلاق می‌گردد که بر اثر ضایعه جسمی، روانی و یا توأمان (ناشی از حوادث، بیماری، جنگ و...) اختلال قابل توجهی به طور مستمر در سلامت و کارآئی عمومی بدن و یا در شئون اجتماعی و حرفه ایش بوجود آید به طوری که این اختلال از استقلال وی در زمینه‌های اجتماعی و اقتصادی بکاهد.

بر طبق برآورد سازمان بهداشت جهانی ۱۰ درصد جمعیت جهان را معلولین جسمی ذهنی، روانی و اجتماعی تشکیل می‌دهند (اسدی، ۱۳۷۸: ۳۸). معلولیت پدیده ای است جهانی که همیشه و همه جا مطرح بوده و می‌باشد. اما در جوامع مختلف از نظر شدت، نوع و نحوه مقابله و برخورد با آن، شرایط متفاوتی داشته است. (محسنی، ۵: ۱۳۵۷)

آنچه مسلم است این است که ناتوانی و معلولیت حقیقی در کلیه جوامع و در طول تاریخ اجتناب ناپذیر بوده است. عواملی مانند جنگ، تکنولوژی، رشد روزافزون جمعیت، عدم رعایت بهداشت، فقدان آموزش و پیشگیری و... موجب شده‌اند که تعداد معلولین در جهان افزایش یابد به طوری که این معضل اجتماعی به عنوان یکی از مسائل پیچیده و مهمی درآمده است که جوامع با آن مواجه هستند. انسان‌گرایان رادیکال^۱، معلولیت و اختلال را علائمی فرهنگی- اجتماعی تعریف می‌کنند که فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف آن را تولید می‌کنند. به تعبیر یان الیاسون^۲، رئیس سوئدی مجمع عمومی سازمان ملل، کیفیت جامعه را با چگونگی رفتار آن با آسیب‌پذیرترین شهروندان اندازه می‌گیرند (Eliason, 2007). یک پرسش مهم درباره فرهنگ معلولیت این است: بیان فرهنگی معلولیت چگونه می‌تواند تغییر کند به گونه‌ای که معلولان به دلیل داشتن تفاوت‌های بدنی و ذهنی دیگر نشان‌گذاری نشوند، به حاشیه رانده نشوند و زیر ظلم و ستم قرار نگیرند و آنان را بعنوان شهروندانی معمولی دید و مانند همه شهروندان عادی و شهرنشین از امکانات استفاده نمایند؟ اشخاص معلول به کمک و حمایت اجتماعی نیاز دارند و مستقلاً نمی‌توانند زندگی کنند یا خودشان حمایت بخش دیگران باشند. از دیگر سو، الگوهای اجتماعی مسئولیت این رویکرد منفی به معلولان را بر دوش عوامل دیگر می‌اندازد مثلاً بر دوش شرایط اجتماعی فرهنگی، تأثیرات دوران کودکی و سازوکارهای روان‌شناختی همچون طرد شدن از اجتماع؛ یا بر دوش برداشت‌های اجتماعی دینی از معلولیت همچون کیفر گناه بودن یا یادآور مرگ بودن؛ یا بردوش عقاید اجتماعی برآمده از انسجام بدنی و زیبایی‌شناسی یا بردوش دغدغه گروه‌های اقلیتی که همواره مشاجرات یا رقابت‌های میان گروهی با یکدیگر دارند؛ یا بر دوش مسائل مربوط به هویت شخصی. از این رو می‌توان گفت مشکلی که با آن مواجه هستیم معلولیت نیست، بلکه رویکردهای منفی، درک‌ها و برداشت‌های نادرست و فعالیت‌های سازمانی است که از فرایند استثناسازی و نشان‌گذاری برآمده‌اند. (پورمحمدی: ۱۳۹۵) غافل شدن از ظرفیت عظیم معلولان بعنوان بزرگ‌ترین اقلیت جامعه و ناتوان انگاشتن ایشان، مانعی بر سر راه توسعه شهری محسوب و عدم بهره‌گیری از قابلیت‌های ویژه این بخش از جامعه را سبب می‌شود. یافته‌ها نشان می‌دهد سیاست‌گذاری‌های جدید در حوزه معلولیت و تلاش‌های اندک صورت گرفته و تلاش انجمن‌های معلولان در گوشه و کنار کشور هر چند حرکتی کند دارد لیکن میکوشد تا با اجرای قوانین مصوب به وضعیت این بخش از جامعه شهری کمک نماید.

بیان مساله

عدم لزوم طرح مباحث تئوریک و عملی موضوع معلولیت نزد استادان و محققان علوم انسانی سبب شده است تا در دیدگاه‌های

¹ Radical humanists

² Jan Eliasson

نظری خودجایی برای معلولان بازنکرده و آن را به عنوان مسئله مهم اجتماعی لحاظ نمایند. یکی از مهمترین شاخصه‌هایی که معلولین آن را به عنوان مطالبه اجتماعی پیگیری می‌کنند موضوع برابری و عدم تبعیض است. پرسش این است که چگونه معلولان در چرخه زندگی به گونه ای نظاممند از جریان اصلی اجتماع طرد و به حاشیه رانده می‌شوند؟ و اشکال و مکانیسم‌های عملکرد طرد معلولان جسمی و حرکتی در جامعه کداماند؟ در این پژوهش مساله اصلی این است که واسازی معنایی شکل گرفته در سالیان متمادی در حوزه معلولیت فی مابین افراد شهرنشین، توانسته برجایگاه اجتماعی ایشان تاثیرگذار باشد و یا کماکان نگرش منفی بر سر این قشر از جامعه سایه گستر است؟

اگرچه تبعیض و نگرش منفی به معلولان در طول زمان شکل‌های مختلف به خود گرفته و تغییر کرده است اما شواهد نشان می‌دهد که افراد دارای معلولیت همچنان از داغ بی اعتباری و تبعیض رنج می‌برند. یک فرد کم توان فیزیکی تنها قربانی نقص فیزیکی خودش نیست بسیاری از عوامل قابل تغییر وجود دارد که خارج از شعاع نقص فیزیکی در مقوله کم توانی تاثیر می‌گذارد. چنانچه این عوامل در شهرها به خوبی شناسایی شوند می‌توان به عنوان یک رفتار، اصلاحات فراوانی در معلولین بوجود آورد. مساله اصلی که مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان آحاد جامعه شهرنشین را به چنین نگرشی در رابطه با کم توانی جسمی رساند و بار منفی نگرش آنان را کاهش داد به گونه ای که مردم نسبتاً عادی تر با این افراد برخورد کنند، کمتر رفتار تحقیرگونه داشته باشند، کمتر این گونه افراد و یا خانواده هایشان را مسخره کرده و با نگاه تحقیر آمیز بنگرند. نگرش منفی افراد جامعه شهرنشین با مؤلفه های، ناتوان پنداشتن معلولان، عدم پذیرش افکار و عقاید معلولان، غیرمولد پنداشتن معلولان، معلولان به عنوان عوامل مضرو هزینه بر، نگرش کارفرمایان نسبت به معلولان و... خروج از فضای غالب مطالعاتی را القا می‌نماید و کمک به سازوکارهای تبدیل شدن معلولیت به مسئله و در نتیجه تغییر گفتمان‌ها می‌نماید، که در این جهت استفاده از تبارشناسی^۱ مفید و سودمند است و باعث تجدید نظر در معانی و بازسازی تعاریف گوناگون معلولیت می‌شود. مدل اجتماعی معلولیت زمانی اهمیت بیشتر پیدا می‌کند که نشان می‌دهد معلولیت چگونه می‌تواند به عنوان یک مسئله اجتماعی تلقی شود و پیامدهای خاصی برای فرد معلول، خانواده او و بخصوص جامعه شهرنشین کنونی داشته باشد.

در این راستا موضوع گفتمان معلولیت، از جمله مباحثی است که به تازگی در سراسر جهان شکل گرفته بعنوان تلاشی برای پاکسازی زبان از واژگانی که جنبه تحقیر آمیز دارند و حاوی برچسب‌های نادرست هستند و باعث جلوگیری از نگاه برابر به افراد دارای معلولیت در جامعه شهرنشین، شناخته می‌شود. دغدغه اصلی یک فرد معلول در زندگی اش همان چیزی است که غالباً به شکل ابهام آمیزی پذیرش خوانده می‌شود. افرادی که با معلولین مراوداتی دارند غالباً نمی‌توانند آن احترام و توجهی را که جنبه‌های سالم هویت اجتماعی وی را مطالبه می‌کنند و خود انتظار دریافت آن را دارد، به ایشان ارزانی کنند و این موضوع خود نشان می‌دهد اشتراک باورها در درون جمع با اشتراک ابزار بیانی و قبل از هر چیز با زبان تثبیت می‌شود. (اسکارپیت، ۱۳۷۶: ۱۱۲) به نظر نگارنده نگاه به معلولیت محصولی اجتماعی است که در فرایند تعامل بین فرد و جامعه بر ساخته می‌شود. معلولیت به خودی خود به معنی نقص و کمبود نیست بلکه نقص و کمبود هنگامی به وجود می‌آید که موانع اجتماعی، حقوقی و یا رویکردهای نادرست، مانع دستیابی افراد معلول به حقوق انسانی برابر می‌شود. اینکه جامعه معلولین از ابعاد مختلف دارای مسئله هستند مانند محدودیت‌هایی که ناشی از معلولیت آنهاست، مناسب نبودن فضاهای شهری^۲، عدم حمایت مناسب بیمه‌ها و خدمات درمانی، فقر خانواده ها، ناتوانی در تأمین هزینه‌های شهری، محدودیت در تعاملات اجتماعی اعضای خانواده، هزینه بر بودن عادی سازی فعالیت معلولین در کلان شهرها و شهرهای بزرگ، نبود راهبردها و سیاست‌های یکسان و زمینه مند در خصوص معلولین و بسیاری مسائل دیگر که فرایند برگشت معلولین به فضاهای اجتماعی را مشکل می‌سازد محصول نگاه متفاوت جامعه به ایشان است که این موضوع به

¹ Genealogy

² urban space

روشنی در واژه‌هایی که با آن معلولین مخاطب قرار می‌گیرند دیده می‌شود. محقق در پی واکاوی این مساله بوده است که چه واژه‌هایی برای توصیف یک فرد معلول در جامعه‌ی شهری بکار گرفته می‌شود این واژه‌ها حاوی چه ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی نهفته‌ای است که با روش‌های عمیق علمی و مردم‌شناسانه بتوان آن را فهم کرد.

اهداف

مترادف دانستن معلولیت با ناتوانی، نگرش غالب در جوامع انسانی و سابقه‌ای طولانی دارد. این نگرش، علی‌رغم پیشرفت و توسعه ارتباطات، جهان‌بینی‌ها و شیوه‌ارزشیابی امور اجتماعی و انسانی، هنوز به شکلی جدی و غیر قابل انکار بر انسان‌های شهرنشین حاکم است، حتی در تفکر برخی از معلولین، معلولیت پدیده‌ای است که ناتوانی را به ذهن متبادر می‌کند. حاصل این طرز تفکر، پذیرش ناتوانی معلولان از سوی جامعه شهری است و در نهایت، روابطی استوار بر ترحم و دلسوزی نسبت به ناتوانی معلول از یک سو و پذیرش این ترحم از طریق دریافت کمک‌های پراکنده و غیر سودمند از سوی دیگر بین جامعه و معلول برقرار می‌شود. به این ترتیب، اشتغال معلولین، از این نگرش آسیب می‌بیند و با مانعی اساسی در کارکرد خود مواجه می‌گردد.

معلولان در جوامع شهری با مشکلات عدیده‌ای از جمله، اشتغال، مسکن، ازدواج، رفت و آمد در سطح شهر، تهیه وسایل کمک‌توانبخشی، هزینه‌های درمانی و... مواجه هستند و علیرغم گذشت چندین سال از تصویب قانون جامع حمایت از حقوق معلولان، این مسائل همچنان حل نشده باقی مانده است. لاینحل باقی ماندن مشکلات معلولین، طبیعتاً پیامدهای فردی و اجتماعی جبران‌ناپذیری را به دنبال خواهد داشت که این پیامدها علاوه بر این که دامن‌گیر فرد معلول و خانواده اوست، دامنگیر جامعه نیز خواهد شد. هدف اصلی این مقاله‌سازی گفتمان معلولیت در جامعه شهری ایران است می‌توان گفت: ازهدفهایی است که این مقاله در پاسخگویی به آنها کوشیده است بازسازی معنایی معلولیت از طریق مرور برخی از مهمترین رسائل ادبی منشور و منظوم ایرانی، در جستجوی معانی، مفاهیم و مقوله‌های مرتبط با معلول و به عبارتی زبان تحلیل معلولیت است تا زمینه مطالعه بیشتر و تطبیق آن با بر ساختن امروزین معلولیت فراهم شود.

مسئله معلولیت و معانی و مفاهیم مرتبط با آن در متن تاریخ مسئله‌ای ضروری برای برنامه ریزان شهری و اندیشمندان توسعه خواهد بود. اینکه در گذر زمان کلمات و واژگانی که از سوی جامعه برای مخاطب قرار دادن شهروندان معلول مورد استفاده قرار می‌گیرد چه تغییراتی کرده است؟ این تغییرات احتمالی چه اثراتی بر نوع نگاه شهرنشینان به این افراد داشته است و تغییر و اصلاح ادبیات عامه و نگرش به معلولان به عنوان درصدی از جمعیت، و برچسب‌های ناصحیحی که به آنها به عنوان بزرگ‌ترین اقلیت در جامعه زده می‌شود، مورد بررسی قرار گرفته و بررسی سیرتطور گفتمان‌هایی که در آنها تلاش‌هایی مبتنی بر جلوگیری از طرد اجتماعی معلولان از طریق تغییر گفتمان‌ها صورت پذیرفته و اثرات این تغییرات بر عدم نادیده انگاری ایشان داشته است.

سوالات پژوهش

تاچه میزان تغییر واژگان به تغییر نگرش جامعه شهرنشین نسبت به توسعه فردی و ارتقای جایگاه معلول کمک نموده است؟ اقدامات و راهکارهایی که برای تغییر ادبیات در ایران صورت گرفته تا چه حدی شرایط را برای عدم طرد معلولان در شهرها تسهیل نموده است؟

تاچه میزان تغییر بیان فرهنگی معلولیت در ادوار تاریخی بر توسعه اجتماعی و شهروندی معلولین تاثیرگذار بوده است؟

ملاحظات نظری

اولین و رایج‌ترین تعریف از معلولیت تعریف نگرش به معلولین است که در آن تحلیل‌های موضوع مبتنی بر رویکرد جسمی است.

در این تعریف معلولیت به خودی خود به معنی نقص و کمبود نیست بلکه نقص و کمبود هنگامی به وجود می‌آید که موانع اجتماعی، حقوقی و یا رویکردهای نادرست، مانع دست‌یابی افراد معلول به حقوق انسانی برابر در جوامع شهری می‌شود.

دیدگاه نظری متأثر از ارتباط بین محیط (خانواده و جامعه) بانحوه نگرش افراد، پایه نظری این بررسی است. نظریه پردازان اذعان می‌کنند معلولان سرپرستی شده‌اند، دور نگه داشته شده‌اند، نادیده گرفته شده‌اند، مورد تمسخر قرار گرفته‌اند، تصور می‌شود که احمق‌اند، به عنوان سربار با آنها رفتار می‌شود و در دید عموم نامناسب جلب توجه می‌کنند (چشیر، ۱۹۹۸) در نتیجه، معلولان، طرد اجتماعی^۱ شدیدی را تجربه می‌کنند. این درحالی است که طرد معلولان، تبعات و آثار گرانی را برای خود معلولان و جامعه دارد. اولین و مهم‌ترین پیامد آشکار و مستمر طرد معلولان، تولید انسان‌های ناتوان است؛ یعنی بخشی از جامعه را که می‌توانند به عنوان نیروی فعال و مؤثر برای جامعه، منشأ فعالیت‌ها و انرژی‌های مفید و ضروری شوند به عناصری سربار و بی‌خاصیت تبدیل می‌کند. ناتوانی با هر معیاری که اندازه‌گیری شود، یک مسئله اجتماعی جهانی است به این معنا که بیشتر به عنوان تهدیدی علیه خوشبختی شخصی، قابلیت نظام‌های بهداشتی و رفاه اجتماعی و اقتصادی تمام اجتماعات و ملت‌ها شناخته می‌شود ناتوانی منشأ بسیاری از مسائل اجتماعی است. (اسمیت: ۲۰۰۱) البته این تنها ضایعه‌ای نیست که این مسئله به بار می‌آورد ولی حتی توجه به همین یک پیامد خسارت بار، جامعه‌شناسی را به یافتن راهی برای حل این معضل متعهد می‌سازد (حسینی، ۱۳۹۳)

دیدگاه نظری متأثر از ارتباط بین محیط (خانواده و جامعه) بانحوه نگرش افراد، پایه نظری این بررسی است به طوری که نظریه‌های افرادی مانند مید^۲، کاتز و گلاس^۳، استوتزل^۴، گافمن^۵ در این زمینه مورد بررسی قرار می‌گیرد. ولی پایه و مبنای نظری این تحقیق متأثر از حوزه‌های جامعه‌شناسی با تأکید بر نظریه فوکو است که در ذیل بدان اشاره می‌شود.

اولین رویکرد نظری که در این رابطه به آن اشاره می‌شود دیدگاه مید می‌باشد و اذعان می‌نماید: واحد تحلیل رفتاری، کنش اجتماعی است؛ تعاملی میان دو یا چند نفر که به نحوی به طور متقابل وظایفی را برعهده دارند و رابطه‌شان بخشی از یک الگوی مستمر است. مید زبان را مبنای کنش متقابل اجتماعی و حرکات و اشارات را اجزای اصلی زبان می‌داند و معتقد است: حرکات و اشارات بخشی از کنش اجتماعی است که دال یا نشانه آن بخش‌هایی از کنش اجتماعی است که هنوز رخ نداده است. (کالوین لارسن : ۵۹)

نظریه کاتز و گلاس نیز بر پایه این عقیده است که افراد اغلب نگرش دوگانه (احساس ترحم و دشمنی) نسبت به معلولین دارند. (۱۹۷۹، کاتز و گلاس)

رویکرد دیگری که مورد مطالعه قرار گرفت استوتزل بود که در خصوص نحوه نگرش جامعه نسبت به افراد معلول دو نوع سازوکار روانشناختی در فرآیند تعبیر و تفسیر در مورد معلولین مشخص می‌کند:

۱- سازوکار گسترش زمانی: افراد، یک خصوصیت و ویژگی موقتی را در فرد معلول جزو خصوصیات دائمی او در نظر می‌گیرند.

۲- سازوکار تعمیم تشبیهی: افراد، یک خصوصیت را در یکی از افراد معلول می‌بینند و آن را از روی تشابه تعمیم می‌دهند.

(کلدی، ۱۸۵)

انسان‌گرایان رادیکال، معلولیت و اختلال را علائمی فرهنگی- اجتماعی تعریف می‌کنند که فرهنگ‌ها و ایدئولوژی‌های مختلف آن را تولید می‌کنند.

¹ Social exclusion

² George Herbert Mead

³ Katz & Glass

⁴ Jean Stotzel

⁵ Erving Goffman

یکی دیگر از رویکردهای نسبتاً جدید، فهم پسا ساختارگرایانه و بر ساختی از مفهوم معلولیت است. طبق رویکردهای برساختگرایانه، برساخت یا بازنمایی همیشه درگفتمانی صورت می‌پذیرد و گفتمان تعیین می‌کند که درباره‌یک "متن" خاص چه می‌توان گفت و چه نمی‌توان گفت؛ معنا درانواع گفتمان ساخته می‌شود (استوری، ۲۴: ۱۳۸۵)

رویکرد دیگر مورد مطالعه گافمن است که وی به بررسی شکاف میان آنچه شخص باید باشد (هویت اجتماعی بالقوه) و آنچه یک شخص واقعاً هست (هویت اجتماعی بالفعل) می‌پردازد. از نظر وی شکاف میان این دو هویت موجب بروز داغ در افراد می‌شود. وی از مفهومی به نام «داغ بی اعتباری» نام می‌برد. یعنی فرد بازیکر فرض را بر این می‌گیرد که حضار تفاوت‌ها را می‌دانند و یا این تفاوت‌ها برایشان آشکار است؛ برای مثال کسی که فلج است یا یک پایشرا از دست داده است. کسی که از داغ بی اعتبارشدگی رنج می‌برد مسئله بنیادین نمایشی اش، تخفیف تنش ناشی از این واقعیت است که دیگران قضیه را می‌دانند. پس اصطلاح داغ ننگ برای اشاره به ویژگی یا صفتی به کار برده خواهد شد که شدیداً بدنام کننده یا ننگ‌آور است؛ اما باید توجه کرد که قدرت داغزنی نه یک صفت ذاتی، بلکه در روابط اجتماعی ریشه دارد. گافمن می‌گوید ما تصور می‌کنیم داغ خورده انسان کاملی نیست و براساس همین تصور انواع تبعیض‌های مختلف را علیه وی اعمال می‌کنیم و به شکلی کارآمد، شاید هم از روی بی‌فکری، فرصت‌های زیستی‌اش را کاهش می‌دهیم و به نوعی یک نظریه داغ ننگ می‌سازیم؛ ایدئولوژی که پست بودن وی را تبیین می‌کند و دلیلی برای خطرناک تلقی کردنش در اختیار ما بگذارد. ما عادت داریم دامنه گسترده‌ای از نقایص را بر اساس یک نقص اولیه به فرد نسبت دهیم.

سه نوع کمابیش متفاوت داغ ننگ را می‌توان نام برد: اولین نوع، زشتی‌ها و معایب مربوط به بدن هستند انواع بدشکلی‌های جسمانی - نوع دوم: نواقص و کمبودهای مربوط به شخصیت فرد شامل می‌شوند و بالاخره نوع سوم: داغ ننگ قومی و قبیله‌ای است که منظور از آن داغ ننگ‌های مربوط به نژاد، ملیت، مذهب است این گونه داغ‌ها را می‌توان در مسیر نسلها انتقال یافته و تمام اعضای یک خانواده را یکسان آلوده سازند. (گافمن، ۳۴: ۱۳۸۶) مفهوم سازی گافمن توضیح می‌دهد که چگونه معلولیت موضوع انگ زنی و نوعی ضایع شدن هویت قرار می‌گیرد به شکلی که آنها را به عنوان گروهی غیر خودی و بیرونی تعریف کند (اولیور، ۱۹۹۰) در واقع نهادهای مختلف مانند مدرسه و بیمارستان بر، افراد معلول انگ ناتوانی می‌زنند و باعث می‌شوند که آنها متناسب با همان انگ از خود رفتار نشان دهند. این رفتار ضعیفانه یا مانند عقب مانده‌ها کم کم به هویت دوم این افراد تبدیل می‌شود که این امر به نوبه خود زمینه انزوای اجتماعی - عاطفی آنها را فراهم می‌کند. (کوگل، ۱۹۸۶) در واقع بدن و معلولیت آن نقطه پیوند فرد و جامعه است. به این معنا که، جامعه و تفاسیر آن از فرد معلول، بدن را به یک محصول اجتماعی تبدیل کرده رفتارها و تعاملات انسان را هدایت می‌کند.

تمامی این مباحث به ناتوانی در مشارکت این افراد در جامعه پرجنب و جوش شهری اشاره می‌کند که ابعاد گوناگون مادی، اجتماعی و سیاسی زندگی فرد در جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در این مبحث می‌بایستی به رویکرد استراتژی پژوهشی فوکورجوع نمود که بیان کننده این مطلب است که باید آن دسته از علوم مشکوکی را که سراپا غرق در کردارهای فرهنگی هستند و علیرغم جزمیتشان نشانی از تبدیل آنها به علوم نرمال در دست نیست، مطالعه شود؛ سپس همان علوم آشکار می‌سازد که در حقیقت خود جزو و عنصری اساسی از قدرت مدرن است.

رویکرد مهم دیگری که می‌توان به آن اشاره نمود مفاهیمی است که سوزان وندل در رابطه با امر تعامل و رفتار میان معلولان و غیر معلولان در ابر شهرها مطرح کرده است بحث معلولین به عنوان «دیگری» است. از نظر او به هنگام پرداختن به معلولیت، معلولان (اقلیت) به عنوان کسانی که ناتوان اند در مقابل کسانی قرار می‌گیرند (اکثریت) که توانمند و توانا هستند؛ یعنی، آنان که معلولان را تعریف می‌کنند افراد توانا هستند. به عبارت دیگر معلولان «دیگری» «ما»ی توانا هستند. از این لحاظ نوع تعریف، نوع استراتژی‌ها و تکنیک‌های برنامه‌های اتخاذی برای آنها می‌تواند مهم باشد، اما نکته‌ی طنز قضیه اینجاست که بخشی از معلولیت و ناتوانی ناشی

از سالخوردگی است که هم اکنون در بسیاری از شهرهای بزرگ دنیا شکل گرفته است. از این نظرگاه، به لحاظ معلول بودن در طول زندگی «دیگر» و «ما»یی وجود نخواهد داشت چراکه همگی به نوعی در بخشی از زندگی با این عارضه روبه رو خواهیم شد؛ در واقع همه‌ی انسان‌ها بالقوه معلول هستند، اما آنچه در مطالعات جامعه‌شناختی و جمعیت‌شناختی معلولیت مهم است تلاقی معلولیت ناشی از سالمندی با سایر معلولیت‌ها در افرادی است که برای مثال از همان نوزادی معلول بوده‌اند. در اینجا بار معلولیت چند برابر خواهد شد؛ نابینا یا ناشنوا یا عقب مانده‌ی ذهنی سالمند که ناشی از زندگی سخت شهری است.

به زعم فوکو رو آوردن به تاریخ از آن رو اهمیت میابد که تاریخ نشان می‌دهد آنچه هست همواره نبوده است، یعنی چیزهایی که به نظر ما بدیهی‌ترین چیزها تلاقی می‌رسند همواره در بستر اتفاق‌ها و در طول تاریخی ناپایدار و گذرا شکل گرفته‌اند کاملاً می‌توان آن چه شکل‌های تاریخ عقلانیت به منزله ضرورت خودمی‌بیند یا تاریخ آنچه شکل‌های مختلف عقلانیت ضرورت از آنها سربرآورده است، این همه این‌بدان معنائیست که این شکل‌های عقلانی ناعقلانی بوده‌اند، بلکه به معنای آن است که این شکل‌های عقلانیت بر پایه عمل انسانی و تاریخ انسانی استوارند و از آن جا که این شکل‌ها ساخته‌ها شده‌اند به شرط دانستن چگونگی ساخته شدنشان، می‌توانیم آنها را تجربه کنیم (فوکو، ۱۳۸۴: ۱۳۲-۱۳۲)

بدین سان فوکو با نفی روش‌های دیگر، تنها روش باقیمانده را به کار می‌برد و آن تعبیری تاریخی و معطوف به عمل است (دریفوس و رابینو، ۲۲۴-۲۲۵). فوکو، گفتمان را این گونه تعریف می‌کند: «ما مجموعه‌ای از احکام را، تا زمانی که متعلق به صورت‌بندی گفتمانی مشترکی باشند، گفتمان می‌نامیم. گفتمان، مشکل از تعداد محدودی از احکام است که می‌توان برای آنها مجموعه‌ای از شرایط وجودی را تعریف کرد» (Foucault, 1970). فوکو به طور خاص در آثار اولیه خود به نهادها و ساختارهای اجتماعی اهمیت داده و معتقد است این سازه‌های اجتماعی بر کردارهای گفتمانی تاثیرگذارند. (بوستانی و دیگری، ۱۳۸۸: ۶۷). فوکو به اصلی برای طرد یا کنارگذاری اشاره می‌کند، اصلی که به زعم او از زمره ممنوعیت نیست بلکه از مقوله تقسیم بندی^۱ و نخواهدگی^۲ است و منظورش تضادی است که میان عقل و دیوانگی وجود دارد. «دیوانه کسی است که گفتارش قبول عام گفتار دیگران را ندارد، پیش می‌آید که سخن دیوانه، سخنی بی ارزش تلقی می‌شود که نمی‌توان به آن استناد کرد، سخنی است که نمی‌توان به آن استناد کرد، سخنی است که نه حقیقتی در آن است، نه اهمیتی، نه اعتباری در مرجع عدالت دارد، نه سندیتی برای اثبات اصالت یک عمل یا یک قرارداد. اما در عوض این هم پیش می‌آید که برای سخن دیوانه، در مقابل هر نوع سخن‌های دیگر قدرت‌های عجیبی قائل شوند، مثلاً قدرت بیان حقیقتی پنهان، قدرت بیان آینده، قدرت دید معصومانه آن چیزی که تمام مردمان دیگر قادر به دریافتن آن نیست» (ضمیران، ۱۳۸۰: ۶-۱۵) لذا فوکو نتیجه می‌گیرد که سخن دیوانه هرگز شنیده نشده است و در آن سوی عقل، تقسیم بندی و مرز بندی شده است و این در طول قرن‌ها در اروپا رواج داشته است. فوکو در دوره‌ی مدرن که یکی از سه اپیستم (صورت بندی دانایی) مورد شناخت او است از تک گویی روانپزشکی درباره‌ی جنون سخن می‌گوید و سکوت جنون در قامت بیماری که باید گوش به فرمان این تک گویی بماند. و نیز در کتاب بعدی‌اش، تولد درمانگاه، به دیرینه شناسی دانش پزشکی و تفسیر دوباره تحلیل رایجی می‌پردازد که حرفه‌ی پزشکی از نحوه پیدایش خود ارائه می‌دهد، این که چگونه در قرن هجدهم از خرافات فاصله گرفت و به حقیقت عینی درباره بدن و بیماری روی آورد. (جلائی پور، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

فوکو در کتاب جنون و تمدن: تاریخ دیوانگی در عصر عقل (۱۹۶۱) این نکته را نشان داد که جنون بیشتر از اینکه یک وضعیت پایدار باشد، بیماری روانی نتیجه تعارض‌های اجتماعی جامعه‌ای است که افراد آن در طول تاریخ به از خود بیگانگی مبتلا شده‌اند (Eribon, 1991: 70). این اثر مهم فوکو درباره‌ی جنون. به بررسی شرایط تاریخی حبس و طرد گروه‌های مختلف می‌پردازد: جذامیان در قرون وسطی، دیوانگان در عصر رنسانس، فقرا و دیوانگان و بی‌خانمان‌ها در عصر کلاسیک. این رویداد طرد مکانی،

¹ partage
² rejet

نوعی تکنولوژی قدرت برای دسته بندی اقشار مختلف مردم بود. فوکو با ارائه شرحی از تاریخ پیدایش تیمارستان در اواخر قرن هجدهم به تبیین شرایط تاریخی شکل گیری علوم انسانی و پزشکی و روان پزشکی مدرن پرداخته و می‌کوشد با کندوکاو در اهمیت و اعتباری که عقل در عصر روشنگری پیدا کرد، از رابطه‌ی میان دانش و قدرت پرده بردارد. (جلانی پور، ۱۳۸۷: ۱۹۳)

تعارض‌های اجتماعی از عصری به عصر دیگر تغییر می‌کند. فوکو دیوانگی را به عنوان یک هستی ساختار یافته در نقطه خاصی از تاریخ می‌بیند. وی همچنین دیوانگی را بخشی از فرایند بزرگ توسعه مدرنیته می‌داند (Mills, 2003: 98).

فوکو در طبقه بندی ادوار تاریخ و مشخص کردن سیر شکل گیری قوانین حاکم برگفتار و گفتمان معلولیت ۴ دوره رامشخص نمود که عبارتند از:

- ۱- معلولیت در دوره پیشامدرن که معلولان مجنون و جن زده خوانده می‌شدند به گونه ای بارز خودنمایی می‌کند. پیش‌تر از آنکه دوره مدرن آغاز شود، به معلولان، همان مجانین و دیوانگان قدیم، این طور نگاه می‌شد که آنها ملهم از چیزی هستند. چیزی که شاید اسمش را جن یا یک نیروی غریب می‌گذاشتند. در هر حال تصور بر این بود که آنها چیزی «دارند» که ما «نداریم».
- ۲- در دوره ای که شهر با مدرنیزاسیون، متمدن و با فرهنگ شد، از اصطلاحات معلول رشدی، شناختی و ذهنی برای نام گذاری معلولان استفاده می‌کند. تاریخچه ساخت مراکز توان بخشی و بهزیستی معلولان به همین مساله مربوط می‌شود.
- ۳- نظریه پست مدرن^۱ مقوله‌های توانمند و ناتوان را و ارزش گذاری مثبت و منفی در پی آن را در هم می‌شکند و هویت‌های متنوع و متکثر انسان‌های توانمند و ناتوان را می‌پذیرد و رویکرد دانشمندان در دوره پست مدرن از دلسوزی به همسازی و از آسیب شناسی^۲ به هویت تغییر جهت دهد. «فخر و مباهات معلولیت!» ممکن است عجیب به نظر برسد ولی همین است: فخر و مباهات معلولیت، معلولیت یک سبک جسمانی است، یک سبک زندگی در جهان. یک گونه بودن در جهان. چرا گمان کنیم تجربه بودن در جهان یک تجربه انحصار گرایانه است. می‌شود در برابر این فکر مقاومت کرد. معلولیت نه معیوب بودن است نه علیل و عقب مانده بودن. معیوب بودن و علیل بودن نگاه خاص درمانگرانه در دوره مدرن بوده است.
- ۴- در مطالعات جدید معلولیت، الهیات بر حسب تجارب معلولیت در جهان مدرن و پست مدرن بازسازی شده است. محقق سعی نموده با کمک ازموتونی که در دست بوده درباره معلولیت در کتاب مقدس و تاریخ (ساختار شکنی) الهیات و تفسیر کتاب مقدس تعریفی ارائه نماید مثلاً: معلولیت در سنت الهیاتی برای رسیدن خدا به اهدافش در نظر گرفته شده است یا روا دانسته شده است. گفته می‌شود خدا از امکان معلولیت برای محقق کردن اهداف خود بهره می‌برد. معلولان به حفظ امید و اعتماد به برنامه‌های خدا در زندگی شان توصیه و تشویق می‌شوند و همچنین گفته می‌شود که خوب است معلولان صبورانه وضعیت خود را تاب بیاورند و امید داشته باشند که قصد نهایی خدا شامل بهروزی و بزرگداشت آنهاست (پورمحمدی، ۱۳۹۵).

با توجه به این طبقه بندی می‌توان چنین گفت: مردم عادی در جامعه شهری که نسبتاً تحصیل کرده و متمدن هستند، با انگزنی^۳ و سنخ بندی معلولان باعث می‌شوند که رنج معلولیت آنها چند برابر شود. اگرچه نظریه انگزنی سعی در توصیف فرایند اجتماعی چگونه دسته بندی کردن افراد جامعه دارد اما نظریه انتقادی در سطح بالاترو عمیقتر، این رویه را فرایند پروبلماتیک^۴ شدن معلولیت توسط گفتمان نظام سرمایه داری می‌داند. بسیاری از فراساختار گرایان^۵ و فوکو اندیشان معتقدند که معلولیت یک موضوع گفتمانی است که

¹ Postmodern theory

² Pathology

³ Stigmatize

⁴ Problematic

⁵ Ultrastructuralist

در دوران حاکمیت نظام سرمایه داری شکل گرفته است. آنها خطوط پیوند بین قدرت و دانش را در معلولیت ردیابی می کنند و آن را با منافع نظام سرمایه داری در جداسازی افراد معلول از افراد عادی جامعه گره میزنند. در واقع پزشکانه سازی معلولیت ادامه همان تبار دانشی است که انسان را موضوع مطالعه خود قرار داده است (ترمین، ۲۰۰۵)

در طول تاریخ ایران معلولان، یک نام نداشته اند و در هر دوره بر اساس باورها و رویکردها، نام خاصی روی معلولان می گذاشتند؛ اما در مجموع در همه جوامع سیر نام گذاری از گرایش به نام های متافیزیکی و غیر انسانی به نام های انسانی بوده است. در فرهنگ فارسی نام هایی مثل جن زده و مجنون تا امروزه که به آنان توانمند، توان خواه، مددجو می گویند در تحول بوده است. آن چیزی که الآن ما از آن به عنوان معلولیت یاد می کنیم، در گذشته اسمش معلولیت نبود؛ یعنی در گذشته دور، این افراد را معلول نمی نامیدند و عناوین دیگری به کار می بردند، همان طور که عنوان «معلول» هم اشکالاتی دارد. در گذشته خیلی دور در فرهنگ پیشامدرن، معلولینی که اکنون آنها را معلول می نامیم، به آنها دیوانه، مجنون، جن زده، عقب مانده و عناوین این چنینی به آن نسبت می دادند؛ یعنی معلولین را رسماً انسان نمی دانستند، در فرهنگ پیشامدرن^۱ انسانیت زدایی می شدند و هنوز همچنان رسوباتش باقی مانده است؛ یعنی گاهی همچنان از این عناوین استفاده می شود. سبک مغز، منگل، عقب مانده، مجنون و عناوین دیگر مانند این ها. با وجود اینکه هم اکنون جامعه شهری در دوره مدرن زندگی می کند، ولی بعضاً هنوز تأثیرات دوره پیش مدرن باقی مانده است. کلیت یک زبان می تواند تا حدی در فراگرد تأثیر و تاثرات متقابل با فرهنگ در زمینه تغییر یا تحول فرهنگی آن اثرگذار است. هر چند سهم فرهنگ در این تأثیر و تاثرات متقابل بسیار بیشتر بوده اما در بعضی موارد گروهی از نخبگان یک جامعه برای تبیین یک مفهوم یا موضوع یا به عبارتی برای سمت و سو دادن به نگاه کرد فرهنگ جامعه خود به یک مفهوم، واژگان یا مفاهیمی را وارد زبان نموده که خود بر فرهنگ تأثیر گذار خواهد بود بطور خلاصه می توان استنتاج نمود که زبان و فرهنگ در بستری همسو با یکدیگر می توانند در جهت تغییر بینش ها و نگرش های موجود در جامعه شهری حرکت کرده و به موازات آن باز نمودی از شرایط فرهنگی موجود در یک شهر باشند. به عنوان مثال برای تبیین باز خورد زبان بر فرهنگ می توان به واژه معلولیت اشاره کرد. طی سه دهه اخیر حرکت در جهت تغییر بینش و نگرش جامعه نسبت به معلولیت در غرب شتاب گرفته که خود از یک سو باز نمودی از ایجاد تحولاتی در درون جامعه نسبت به این قشر بوده، از سویی دیگر با ایجاد مفاهیم و واژگانی نوین ناظر به معانی بسیار متفاوتی (از آنچه در گذشته معمول بوده) موجب تغییر کلیت نگاه کرد فرهنگ و به تبع آن تأثیر گذاری در دیدگاه افراد جامعه گشته است. از دیرباز در بسیاری از مناطق جهان نگرش عمومی نسبت به معلولین منفی بوده است. جوامع کهن به افراد معلول خود به دیده نحوست یا حقارت می نگریستند؛ معلول فرزند شیطان، دارای روح خبیثه و ثمره گناه بود یا موجودی حقیر و شایسته ترحم و محتاج مراقبت های دائمی. رد پای این دیدگاه ارتجاعی را حتی می توانیم در دنیای اساطیر ملل جهان نیز جست و جو کنیم. معلولان حتی در «ایرانویچ» (بهشت گمشده آریایی های هند و ایرانی) جایگاهی نداشتند: رابرانویچ، اهورا مزدا با ایزدان مینوی انجمنی بیاراست، و جم را گفت به جهان زمستان سختی خواهد رسید و برف به چندین ارش ببارد. یک ثلث از جانوران هلاک شوند. برای جلوگیری از آن و بقای نسل جانداران باید باغی بنام وره بنا کنی. در آنجا چهار پایان خرد و بزرگ و سگ ها و مرغان و شعله های سرخ آتش را گردآوری ... مردان و زنانی را که روی زمین بهترین و زیباترین هستند، در آنجا جمع کنی و اشخاص و حیوانات ناقص الخلقه را در آنجا راه ندهی ...» (مشکور، ۷۹) بنابراین جای تعجب نیست، که دوران باستان؛ یونانی ها و هندی ها، کودکان معلول را در رودخانه می افکندند، و «ارسطو» در اثر مشهور خود «سیاست»، «حق حیات» افراد معلولان را به رسمیت نمی شناسد، و معلم وی «افلاطون» بر «اصلاح نژاد» تأکید می ورزد، و معلولین را از «اتوپیا»ی خود می راند. در قرون وسطی هم برخی از معلولین بویژه عقب ماندگان ذهنی «ساحره شمرده شده، و گاه به جرم! داشتن روح پلید و پلشت شیطانی به آتش کشیده می شدند. در عصر روشنگری رنساس هم این «عیسای باز مصلوب» در معبد طلایی «داروینیزم اجتماعی» و «نهیلیسم» قدرت شیفته ذبح شد. «رایش سوم»

^۱ Pre-modern culture

نیز که سودای نژاد برتر در سر می‌پروراند، از دشمنی و قتل معلولان کم نگذاشت. معلولان در بهترین موقعیت، شهروندان درجه پست اجتماعی بودند. عواطف و احساسات «گوژ پشت نتردام» و «ویکتور هوگو» نیز در جامعه خود برتر فرانسه آن روز به هیچ انگاشته شد. شرق مهربان، هم با معلولان نامهربان بود و «ضعیف» اش می‌خواند، و این چنین می‌نامیدند: در نظام طبیعت ضعیف پایمال است. چنین است که معلولان در گستره تاریخ جز «انبیا» و «صالحان» ماوایی و پناهگاهی نداشتند. حیات بشری با حذف افراد معلول آغاز شد، تا به دوران «بقا» رسید. در این دوران حقوق انسانی و مدنی معلولین انکار شد و به ایشان به عنوان انسان‌های ناتوان و محتاج نگهداری در منازل، قرنطینه‌ها، و بعدها آسایشگاه‌ها نگریسته شد. اطرافیان تنها به تامین ساده‌ترین حوائج فیزیولوژیکی معلولان بسنده کرده، و از توانایی‌های بالقوه آنان غفلت کردند. به زعم مردم این جوامع، معلولان شبه انسان‌هایی مستحق ترحم و دلسوزی بودند، و در بهترین حالت جوازی بودند، برای کسب ثواب اخروی و خرید بهشت. همین امور باعث شد تا فعالین این حوزه با ایجاد تعبیری نوین از یک سو باورداشت‌ها و معانی منفی مترتب بر معلولیت را خنثی نموده و از سوی دیگر تاثیر منفی تعبیر قدیم بر ساختار اجتماعی را نشان دهند. همان طور که ملاحظه شد، برخی از رویکردهای نظری، به خصوص رویکردهای اخیر، فهم محلی و بومی از معلولیت را برجسته کرده اند، ما نام این نوع فهم را فهم فرهنگی از معلولیت تلقی می‌کنیم. در تحقیق حاضر نیز ضمن تأکید بر این رویکرد تلاش داریم از منظری فرهنگی و محلی به بازسازی مفهوم معلولیت بپردازیم.

روش و حوزه تحقیق

در انجام این تحقیق از روش دیرینه شناسی {در اینجا ساختارگرایی} و روش کیفی متناسب با مراحل، اهداف و سؤالات تحقیق استفاده شده است با توجه به بررسی تاریخی تغییرات گفتمانی در حوزه معلولیت، روش تحقیق کیفی و روش جمع آوری داده‌ها اسنادی و متن محور است و پژوهشگر کوشیده است متون و نوشتارهای قدیم و جدید را به صورت مقایسه گرانه با یکدیگر روبرو کند چون در حقیقت ادبیات تاریخی یکی از نیروها و منابع شناخت انسان‌ها و جوامع به شمار می‌آید. در روش تبارشناسی به تاریخ غرب برخورد شده که از نظر پیشرفت مدنی و تمدنی به دوره‌هایی مثل دوره پیشامدرن، دوره مدرنیسم و دوره پسامدرن تقسیم گردیده است. (میرزایی، سلطانی: ۱۳۹۱)

به منظور انتخاب منابع با صاحب نظران مشورت شد و با نظرگیری جامعیت و شمولیت تحقیق، پژوهش اعتباریابی گردید. در ادامه متون برحسب انواع ادبی و برحسب دسته بندی موضوعی به ۳ دسته تقسیم بندی شدند. آثار اخلاقی، تعلیمی، مردمی یا عامیانه.

اخلاقی (کیمیای سعادت غزالی، اخلاق ناصری، تهذیب الاخلاق ابوعلی مسکویه، ابن خلدون) تعلیمی (گلستان - هم چنین اشعار بوستان) مردمی یا عامیانه (مثنوی مولوی: دفتر دوم و پنجم، کتاب غزلیات: پروین اعتصامی، ضرب المثل‌ها - محاوره - کتاب‌های رمان) با این هدف که مشخص شود معلول و معلولیت (در اعضای بدن) در آثار صوفیانه، در متون اخلاقی و نیز تعلیمی متفکران و همچنین در ادبیات عامه چگونه معنا می‌شود.

چهار مثنوی اسرارنامه، الهی نامه، منطق الطیر و به ویژه مصیبت نامه از مثنوی‌های عرفانی عطار نیشابوری از جمله آثاری است که موضوع جنون الهی و احوال دیوانگان را در قالب حکایات بلند و کوتاه در خود جای داده است.

ملاک انتخاب، اهمیت متن در تاریخ ادبیات ایران و نیز میزان ارتباط آن با موضوع تحقیق است. البته حتی المقدور تلاش شده است این متون طیف زمانی مختلفی را در بر گیرد. ذکر این نکته الزامی است که در تحقیق حاضر بخصوص برای شناسایی و کشف گفتمان در این دوره، از متون ادبیات با رویکرد اجتماعی نیز استفاده می‌شود.

اخلاق ناصری کی از مهمترین رساله‌های حکمت عملی در دوره اسلامی است که خواجه نصیرالدین طوسی در سال ۶۳۳ هجری قمری نوشتن آن را به پایان رساند. کتاب اخلاق خواجه نصیرالدین طوسی (قرن ۷) مشتمل بر سه مقاله است: در تهذیب اخلاق که خود شامل مبادی و مقاصد است؛ تدبیر منزل و سیاست مدن. وی در لابلای کتاب خود مباحثی همانند خیر و سعادت (فصل هفتم

از مبادی / مقالات اول، فضایل و رذایل (قسم دوم از مقالات اول، صحت نفس) فصل نهم از مقالات اول / مقاصد (اقتصاد، معالجت امراض نفس و... رامطرح می کند.

بوستان سعدی (۶۵۵ ه ق) ۱۰ باب دارد. گلستان (۶۵۶ ه ق) نیز ۸ باب دارد: برخی از فصول مرتبط با موضوع عبارتند از: باب دو- باب شش- باب هشت

کشف المحجوب هجویری غزنوی: نفیس ترین، گرانبهارترین و عالیترین مظهر تجلای دانش و بینش شرقی است (مقدمه، هجویری، ۳۵: ۱۳۳۶) کتابی است تعلیمی- عرفانی مبتنی بر ۱۳ باب که باب ۲۰ و ۲۱ در خصوص آداب صحبت است.

(کیمیای سعادت قرن ۵) که چکیده ای است از احیاء علوم الدین، کتابی است از امام محمد غزالی درباره اصول دین اسلام. متن کتاب به چهار رکن تقسیم شده: عبادات، معاملات، مهلکات و منجیات؛ که هر رکن ۱۰ اصل دارد.

غزالی رکن چهارم از فصل منجیات به بررسی آداب صحبت پرداخته و موضوعاتی را از قبیل وجود وصحت انسان، فضیلت درویشی، فضیلت درویش خرسند، آداب درویشی و درجات درویشان به بحث گذاشته است.

تحقیق در اشعار شعرا نیز بسیار به وضعیت زمانی و مکانی معلولین اشاره دارد مانند عطار یکی از درخشانترین فصول ادب عرفان ایرانی- اسلامی را طایفه ای رقم زده اند که در اصطلاح، عقلاء المجانین نامیده شده اند عطار هم هر وقت می خواهد از یکی از عقلاء المجانین نام ببرد، بهلول را مطرح می کند. بهلول نماینده تام و تمام این طایفه دوست داشتنی است. البته بهلول به مرور زمان تبدیل به نماد شد و همانطور که در طول تاریخ ادب فارسی هر رباعی را که خوششان می آمده با نام خیام ثبت می کردند، بسیاری هر حکایت و روایتی را که در آن نشانی از حکمت رندی بوده به بهلول نسبت داده اند. نگاه عطار به دیوانگان الهی بسی عمیق تر و درونگراتر از سایر افرادی است که در این باب سخن گفته اند. رویکرد عطار به دیوانگان، رویکردی گزارشی و توصیفی نیست، او گزارشگر اخبار دیوانگان نیست و دیوانگان مورد نظر وی غالباً اشخاصی بی نام و نشانند. دیوانه عطار دیوانه نوعی است، نه دیوانه شخصی.

احتمالاً عطار با ذکر حال و وضع اسفبار این دیوانگان، اضطراب ناشی از آن هجوم وحشیانه و درد و اندوه عمیق همشهریان مظلوم خود و تأثر عمیق خود از آن حوادث هولناک را که خود در آن روزگار کودکی بیش نبوده، به تصویر می کشد تا نشان دهد که خاطره سال های غم و وحشت و اضطراب آن روزها فراموش نکرده و هنوز کسانی مثل او هستند که درد و اندوه آن سال ها را در اعمال قلب و روح خود احساس می کنند. این نوعی همدردی و همدلی با مردم زمانه و مرهم نهادن بر زخم کهنه آنهاست.

ابن خلدون (د ۸۰۸ ق / ۱۴۰۵ م) در تمایز مجانین الهی از مطلق دیوانگان، آنها را بهالیل یعنی مردمی بهلول صفت می خواند که در عین شباهت به دیوانگان، صاحب حالات صدیقان و مقام ولایتند، هر چند که به قیود و تکالیف شرعی پایبندی ندارند. ولی ویژگی های دیگری نیز برای این دسته از صوفیان بر می شمارد: نخست آنکه آنها بر خلاف دیوانگان، که در طول عمر خود و بر اثر علتی به دیوانگی و فساد عقل مبتلا شده اند، از بدو تولد به صفت بلاهت متعصف بوده اند، دیگر آنکه اینان همانند اولیای خدا صاحب کرامتند و در خیر و شر امور تصرف می کنند، اما به دلیل آنکه تکلیفی بر آنان نیست، برای تصرف و اظهار کرامت، نیاز به اجازه نیستند.

در سوی دیگر، در تاریخ جدید، متون، کتاب های رمان، رساله ها، سفرنامه ها، و... منابعی بودند که در پیدایی و کشف اشکال زبانی گفتمان جدید و به عبارتی کنش های کلامی جدی نقش زیادی داشتند. بسیاری از نویسندگان این متون از رجال سیاسی کشور به شمار می رفتند و در طی نوشتار خود به خصوص در سفرنامه ها بیانگر رفتار و گفتگوی مردم و طرز برخورد آنان با معلولین و جزامیان و ناتوانان می باشند از جمله:

متون و کتاب هایی مانند: فلج کننده، غلیظ تر از آب، خنده در کابوس، کولی کنار آتش، جزیره سرگردانی تاریخ جنون، جنون و بی خردی در عصر کلاسیک، ساریان سرگردان، جامعه شناسی معلولیت، و... که برای ادبیات عامه نوشته شده است.

رساله‌ها: بررسی پیامدهای فردی و اجتماعی معلولیت (ظهوری نیا ۱۳۹۰) رویکرد اجتماعی به وضعیت معلولین در ایران و جهان (۱۳۹۳) زنان معلول و تعامل با جامعه، مطالعه کیفی زندگی اجتماعی زنان معلول (۱۳۹۴) و

سفرنامه‌ها: سفرنامه حاج زین‌العابدین شیروانی، سیاحت‌نامه محمدرضا بیگ (دوره صفویان - شاه سلطان حسین)، سفرنامه کروسینسکی (۱۶۷۵)، سفرنامه پیتر دلاواله (۱۶۱۸) سفرنامه سانسون (دوره صفویه) سفرنامه پیرلوتی (دوره مظفرالدین شاه) و علاوه بر موارد بالا؛ اخبار، روزنامه‌ها، مجلات، آرشیوها، قوانین مصوبه جدید، از دیگر موادی بودند که سرخ‌های جالبی را در مورد تغییر گفتمان جدید معلولیت در اختیار ما قرار دادند. مجله پژوهش در علوم توانبخشی و فصلنامه علمی پژوهشی توانبخشی که مربوط به دانشگاه علوم پزشکی و دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی هستند، کمک بسیار زیادی در همراهی و تداوم این گفتمان داشت.

نکته قابل تأمل این است که محقق در کتب منتشر شده موجود در کتابخانه‌ها درباره بسیاری از نهادها یا قوانینی که در این دوره از تاریخ ایران تاسیس و تصویب شده بودند، مطلب زیادی یافت ننموده و تمام اطلاعات موجود در این زمینه با مراجعه به آرشیو مجلس شورای اسلامی ایران بدست آمد که فقط قانون جامع معلولین که در سال ۱۳۹۴ به تصویب نهایی رسیده مورد استناد قرار گرفت.

برای دست یافتن به اینکه چه الفاظ یا نامگذاری‌هایی تعاملات اجتماعی معلولان در شهرها راتحت الشعاع قرار می‌دهد استفاده از گفت و گو و بحث گروهی با آنها مطالعه و کنکاش ضروری دیده شد و برای نیل به این هدف از یکی از روش‌های گردآوری و تحلیل کیفی یعنی روش بحث گروه مرکز استفاده گردید. روش گروه مرکز یک جلسه‌ی گروهی نیمه ساختاری است که به وسیله‌ی یک رهبر گروه هدایت و در شرایطی غیررسمی به هدف گردآوری اطلاعات در مورد عنوانی خاص برگزار می‌شود. یکی از فرضیات پایه در این روش این است که افراد منابع پرارزش اطلاعات هستند و قادرند احساسات و رفتارهای خود را توصیف کنند. فرضیه استفاده از گروه مرکز این است که پویایی گروه می‌تواند افراد را به توصیف دیدگاه‌های خود، به شکلی که در یک مصاحبه فردی کمتر اتفاق می‌افتد، تشویق کند (خسروی و عابدسعیدی، ۱۳۸۹: ۳۰-۱۹ به نقل از ستروبرت، ۲۰۰۷؛ هالکومب، ۲۰۰۷؛ برنس و گرو، ۲۰۰۶) جامعه آماری این مطالعه افراد معلول ساکن شهر اصفهان است. با توجه به اینکه روش نمونه‌گیری در روش‌های کیفی روش هدفمند است (محمدپور، ۲۹۳۱) لذا معلولین شنوایی، ذهنی و گفتاری در درون نمونه‌ی این پژوهش قرار نمی‌گرفتند، چراکه برای این مطالعه لازم بود گروه هدف توانایی گفتاری، شنیداری و تفکر را داشته باشند. به همین لحاظ تنها از معلول جسمی حرکتی با مشخصات مذکور انتخاب شدند و دستیابی به جمعیت نمونه از طریق مراجعه به بهزیستی شهرستان امکان‌پذیر شد. در سه جلسه‌ی بحث گروه مرکز، اطلاعات لازم برای این مطالعه گردآوری شد. مشارکت کنندگان این تحقیق افرادی بودند که از ناحیه پاورته و در مواردی دست نقص شدید داشتند. در بسیاری از موارد جلسه از حالت پرسش و پاسخ صرف خارج می‌شد و شکل بحث گروهی میان شرکت کنندگان به خود می‌گرفت؛ البته این از خصوصیات ذاتی جلسات بحث گروه مرکز است (خسروی و عابدسعیدی، ۱۳۸۹). متن سخنان جلسات روی کاغذ پیاده و سطر به سطر تجزیه و تحلیل و کدگذاری شدند. پس از کدبندی اولیه، بر اساس مقایسه مستمر و تشابهات فضای مفهومی آنها مجموعه مقولاتی بر ساخته شدند که بخشی از گزارش به کمک پژوهش حاضر آمده است.

بطور کلی در ایران مطالعات منسجمی در حوزه گفتمان معلولیت وجود ندارد و دلیل آن هم محدودیت‌های خاص در این حوزه می‌باشد که به طور واضح نشان‌دهنده نگرش منفی به این بخش از جامعه است. تا آنجایی که در پایگاه‌های اطلاع رسانی و کتابخانه‌ها بررسی و کند و کاو گردیده، کتاب و تحقیق مدون و مکتوب ثبت شده‌ای در این حوزه یافت نشد. منابع موجود حول محور معلولان بیشتر در حیطه توانبخشی، ورزشی، مهندسی پزشکی، معماری، حقوقی، آموزشی و تربیتی است. اندک مطالعات اجتماعی در حوزه معلولیت مثل مطالعه شریفیان ثانی و همکاران (۱۳۸۵) که به بررسی نیازها و مشکلات دختران و زنان دارای

معلولیت جسمی - حرکتی پرداخته اند، به طور کلی به اولویت‌های معلولان در هر زمینه توجه شده است. همچنین حسینی و صفری نیز طی تحقیقی نشان دادند که معلولیت در شرایط فقدان فرصت‌های زندگی به طرد اجتماعی منجر می‌شود.

جلی (۱۳۸۹) نیز به بررسی تبعیض در مدارس می‌پردازد و اشاره می‌کند که ناتوانی امری است که از سوی جامعه بر ساخته می‌شود. حمید عبداللهی و همکاران (۱۳۹۰) نیز در بررسی عوامل اجتماعی داغ زنده بر معلولیت، به مؤلفه‌هایی مثل، برچسب‌ها، ترحم، رسانه‌ها و معابر اشاره کردند. غفاری و همکاران (۱۳۸۴) طی تحقیقی تحت عنوان شناسایی مؤلفه‌های محرومیت اجتماعی، ابعاد مفهومی، نظری و تجربی محرومیت اجتماعی را بررسی و آزمون کردند. روند زندگی معلولین در ایران از گذشته دور تاکنون و نگرش‌های متفاوت نسبت به معلولین در جوامع شهری سنتی در ۳ مرحله خلاصه می‌شود: ۱- حذف معلولین از جامعه ۲- حمایت سنتی از معلولین ۳- ادغام معلولین در جامعه و یکی شدن آن‌ها با هم (افروز ۱۳۶۵ : ۲۱) تنها تحقیق بافت شده نزدیک به موضوع محقق مربوط به دکتر کلدی است که با روش پیمایشی انجام گردیده و نشان دادن نگرش افراد نسبت به معلولین به دو سمت مثبت و منفی گرایش دارد و این نگرش با مؤلفه‌هایی مثل سن و جنس و... تغییر می‌تواند.

از طرفی معلولیت در ایران بیشتر به عنوان یک تجربه زیستی - پزشکی دیده می‌شود؛ یعنی زندگی با شرایطی خاص که عمدتاً علل پزشکی و بالینی دارد و به همین منظور، بیشتر تحقیقات انجام شده در حوزه معلولیت در ایران رنگ و بوی پزشکی دارند و کمتر به جنبه‌های اجتماعی این تجربه، از نظر روان‌شناسی و جامعه‌شناسی فردی و اجتماعی و حتی سیاسی پرداخته‌اند، همچنین افزایش کمی افراد با معلولیت مختلف و تقاضای آن‌ها برای مشارکت‌های اجتماعی لزوم انتشار کتب مرتبط با فرهنگ‌سازی و ترویج رفتار درست با افراد دارای معلولیت بیشتر نمایان می‌شود. تحلیل جامعه‌شناختی واقعیت‌های اجتماعی، بدون بررسی ریشه‌های آن، همیشه مطالعه‌ای ضعیف و کم‌بینه بوده است. مطالعه بسترهای تاریخی پدیده‌های اجتماعی پنجره‌پنهان واقعیت را به روی محقق می‌گشاید و به او اجازه می‌دهد عواملی را که در گذشته اتفاق افتاده‌اند و امروزه به حیات خود ادامه می‌دهند، با فهم عمیق‌تری دریابد. بر همین اساس، همیشه از وظایف مهم جامعه‌شناسی، شناخت زایشگاه، تاریخی واقعیت‌های اجتماعی و تحلیل وضعیت آنها از گذشته تا امروز بوده است و این مهم از دقیق‌ترین راه‌ها در فهم تغییرات اجتماعی جهان معاصر محسوب می‌شود. (آزاد ارمکی و همکاران ۱۳۹۰، ص ۶)

در مطالعات خارجی به مراتب بیشتر از مطالعات داخلی به مقوله گفتمان‌های معلولیت پرداخته شده است. بطور مثال در مطالعات باومن (۱۹۴۵) که نشان‌دهنده ناسازگاری‌های رفتاری شایع در معلولان مانند رفتار ناپخته، انزوای اجتماعی، پاسخ‌های منفی، به موقعیت‌های اجتماعی و حرف‌های و ترس از آینده، نتیجه نقص عضو و محرومیت و بی‌کاری در دوران معلولیت است. این در حالی است که مک دانیل (۱۹۶۹) در مطالعه‌ای نشان داد که مواظبت شدید و سخت از معلول می‌تواند بیمار را به انجام اقداماتی در مورد وضعیت خویش، تشویق کند و ممکن است وابستگی و فقدان انگیزش برای کار و زندگی را در او از بین ببرد (دانیل، ۱۹۶۹).

برخی از محققان از جمله یوکر (yuker, 1988: 35) ریشه‌های نگرش نسبت به افراد معلول را به ۴ دسته زیر تقسیم کرده‌اند: ۱) پویایی روانی (۲) فرهنگی - اجتماعی (۳) تاریخی (۴) عوامل جمعیتی (سن و جنس و...) و شخصیتی مشاهده‌کننده^۴ این طبقه‌بندی‌ها کاملاً تفکیک شده نیستند بلکه در رابطه‌ای متقابل و در یک مجموعه منابع نگرش نسبت به افراد معلول را تشکیل می‌دهند. عوامل موثر بر نگرش نسبت به افراد معلول دارای رابطه‌ای درهم تنیده و پیچیده‌اند که به راحتی قابل بررسی نیستند. مطالعات نشان می‌دهد تفاوت‌های فرهنگی مردم و نگرش و نام گذاری آنان نسبت به افراد معلول در بسیاری از کشورها حایز اهمیت است این امر به ویژه در کشورهایی که تعداد مهاجران زیادی دارند مصداق دارد. یک تحقیق نشان می‌دهد که افراد معلول در مقام

^۱ psychodynamic

^۲ sociocultural

^۳ historical

^۴ demographic and persona

شهروند شهرنشین خدمات توانبخشی را از افراد معلول مهاجر با پیشینه فرهنگی مختلف بهتر و مناسب‌تر دریافت می‌کنند. (Richardson, 1971)

علاوه بر این ولفنبرگر بر این نکته تأکید می‌کند که به هنجارسازی جامعه حاوی ایدئولوژی است که او از آن به عنوان ایدئولوژی بد یاد می‌کند. این ایدئولوژی همان نادیده گرفتن تنوع و تفاوت‌های طبیعی درون جامعه است که این نظریه آن را محکوم به نبودن می‌کند. او معتقد است که گسترش خدمات مراقبتی و درمانی موجب انسان زدایی، انزوای اجتماعی و زدودن ارزش‌ها از چهره عده‌ای از افراد یک جامعه می‌شود (ولفنبرگر، ۱۹۷۲).

به هر حال اگرچه این نظریه خود مورد نقد بود اما زمینه را برای ظهور مدل اجتماعی معلولیت فراهم کرد. مدل اجتماعی نگاهی کلان و کلی به معلولیت معلول دارد و معتقد است رویکردهای پیشین مبتلا به ایدئولوژی نظام سرمایه داری است. در این مدل برخلاف مدل پزشکی و نظریه نرمال سازی، معلولیت را در محیط اجتماعی خود فهم می‌کند الیور (۱۹۹۰-۱۹۹۴) مبتنی بر یک تحلیل مارکسیستی بیان می‌دارند که با توجه به نیاز روزافزون نظام سرمایه داری در دوران صنعتی شدن به نیروی کار، اغلب، افراد معلول را به عنوان بار سنگینی تعریف کردند که فاقد کارکردهای لازم برای جامعه هستند. به همین دلیل او معلولیت را یک اختلال فردی تعریف نمی‌کند بلکه آن را یک محصول اجتماعی می‌داند. بنابراین او به جای واژه اختلال از مفهوم معلولیت استفاده می‌کند. فرایند مذکور افراد دارای معلولیت را نادیده گرفته و در برنامه ریزی اجتماعی به حساب نمی‌آورند. لذا مسئله در همین جا نهفته است که جریان اصلی جامعه از پذیرش افراد معلول سر باز می‌زند. این نقادی‌ها به خوبی جای خود را در جامعه باز کرد طوری که تعداد بسیاری سازمان مردم نهاد تشکیل شد و تعاریف متعارف را کنار گذاشتند و افراد معلول را به عنوان یک محصول اجتماعی در مبارزات خود هدف برنامه ریزی اجتماعی قرار دادند اتحادیه معلولان فیزیکی علیه تبعیض، (۱۹۷۶) بطور کلی تبعیض علیه افراد معلول تا دهه ۱۹۶۰ در اغلب جوامع به طور جدی وجود داشت اما از آن به بعد به دلیل نهضت‌های حقوق بشری و با تأکید بر فردگرایی رفع تبعیض مشاهده شد.

یافته‌ها

پالایش زبان و استفاده از واژگان درست هنگام برقراری ارتباط با افراد معلول یکی از مهمترین مولفه‌هایی است که به فردمعلول کمک می‌نماید تا احساس سرخوردگی و یا مطرود بودن از این افراد بعنوان قشری از اجتماع زدوده شود و این مهم اولین قدم برای به اجتماع دعوت نمودن آنهاست. یافته‌ها نشان دهنده این موضوع است که فعالیت‌های سازمان‌های مردم نهاد متمرکز بر پیگیری حقوق افراد معلول و همچنین رسانه‌ها، نقش مهمی در بالا رفتن حساسیت عمومی نسبت به استفاده از زبان مناسب در خصوص افراد دارای معلولیت داشته است. این فعالیت‌ها کمک کرده تا استفاده از کلماتی که بار معنایی منفی در مورد این افراد دارند، کم شود. بر اساس سخنان مشارکت کنندگان، همانطور که تلاش می‌شود اصطلاحات نژادپرستانه و یا جنسیت‌زده مورد استفاده قرار نگیرد، فعالان حقوق افراد دارای معلولیت که عمدتاً در غالب NGO در تمامی شهرها فعالیت می‌نمایند، نیز تلاش می‌کنند تا با آگاهی‌رسانی عمومی اصطلاحاتی که جنبه توهین‌آمیز دارند، چه به صورت نوشتاری و چه به صورت گفتاری، استفاده نشوند. طبق گفته معلولان، اگرچه در بعضی موارد ناچار به نشان دادن برخورد و تعامل نادرست برخی افراد جامعه «گاهی عکس‌العمل» در مقابل آنها شده است و یا در مواردی «حاضر نبوده با آن فرد یا افراد تعامل دوباره داشته باشد». در مواردی حتی ناچار بوده اند که نسبت به «اصلاح برخورد» به اطرافیان تذکر بدهند اما برخلاف گذشته با توجه به تغییر گفت‌وگو در شهرها می‌توانند خودشان را به عنوان یک فرد از جامعه تعریف کنند. مشکلی را که قبلاً قبول نداشتند، امروز آگاهانه پذیرفته اند و به شکلی بازاندیشانه به خود و جایگاهشان در جامعه می‌نگرند و حتی در مواردی در پی بازتعریف موقعیت شان برای دیگران هم هستند. شاید بتوان گفت که

حضور آنان در اجتماع و در میان مردم شهر بویژه در ادارات مهم ترین عامل زمینه ساز در بازتعریف و تغییر نگرش و تغییر گفتمان غالب افراد به خودشان بوده است.

نکته‌ی دیگری که در جریان مباحث گروهی مشاهده شد، این بود که از نظر بسیاری از مردم، عموم افراد معلول به طور کلی «انسان‌هایی پاک و تقدیس شده» هستند؛ «به خداوند نزدیک ترند» و «مقبولیت بیشتری نزد خداوند دارد». مشارکت کنندگان در این دستاورد اتفاق رأی داشته و همگی به نوعی از تجربیات خود از این نوع تعاملات می‌گفتند. در موارد عدیده این موقعیت برای بسیاری از آنها به ویژه کسانی که از ویلچر استفاده کرده اند و نقص پا و تنه شدیدی دارند، پیش آمده است. این نوع تعامل به همان تصور پاک و معصومیت در تفکر عامه برمی‌گردد که به این گونه اشخاص نسبت می‌دهند. در نهایت نکته‌ای که در کل مباحث افراد شرکت کننده در مورد آن اتفاق نظر داشتند این بود که جریان تغییرات در نگرش مردم خوشبختانه مثبت است و شکل و محتوای تعاملات آنها در کل رو به سوی بهبود نهاده است.

الگوی تازه اجتماعی که جدیداً مطرح گردیده است این موضوع است که دست معلولیت را صرفاً در دست علوم پزشکی نگذاریم بلکه اعتقاد داشته باشیم معلولیت صرفاً معلولیت زیستی و شناختی نیست، بلکه گفتمانی است که در جامعه به دلیل تجربه‌های انحصارخواهانه زندگی کردن در این جهان به وجود می‌آید. (ولف و همکاران، ۱۳۸۵) زمینه‌سازی برای دسترسی افراد دارای معلولیت به مواهب و فرصت‌های اجتماعی همواره در اولویت برنامه‌های مربوط به احقاق حقوق معلولین قرار داشته است. حمایت از حقوق انسانی و وظیفه‌ی همه‌ی دولت‌ها در همه‌ی جوامع و برای همه‌ی شهروندان به شمار می‌رود. از این رو، شعار «یک جامعه برای همه» جزو برنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل قرار گرفته است. اگرچه، کمبود آگاهی‌های عمومی و نگرش منفی به پدیده‌ی معلولیت در سطح جامعه، هنوز هم از عمده‌ترین معضلات و موانع در دستیابی به حقوق انسانی این قشر محروم در همه‌ی جوامع به شمار می‌آید (قاسم‌زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۳۱۵)

از این رو در کشور ما نیز با توجه به آنچه در بالا آمد شاید برای ارتقای جایگاه معلولین و پایگاه اجتماعی این قشر چه بطور کلی و چه در اجزای مختلف آن این راهبرد یعنی نظام تغییر واژگانی و استخدام اصطلاحاتی کارا در قالب کلیت زبان ارتباطی، در جهت از بین بردن بارهای منفی بعضی از مفاهیم و واژگان مانند واژه معلول و نیز ارتقای فرهنگ نگرش به این قشر، کاربستی مناسب و قابل استفاده است. هرچند تقریباً در طی یک دهه اخیر تلاش‌های پراکنده‌ای در این زمینه انجام گرفته است که می‌توان رسمی‌ترین شکل آن را در سخنان ریاست محترم جمهور مبنی بر تاکید به استفاده واژه دیگری به جای معلول دانست، اما به رغم تاکیدات مکرر وی، هنوز وحدت رویه چندان مشخصی در این زمینه انجام نشده و هیچ کدام از واژگان پیشنهادی، رسمیت چندانی نیافتند.

یافته‌ها در حوزه تصویب قوانین برای معلولان حاکی از آن است که: در دوران حاکمیت خاندان پهلوی نیز تلاش‌های سازمان‌های مردم نهاد و غیره موجب تصویب قوانین شده اما به دلیل مشکلات این قوانین و نیز اقتضائاتی که انقلاب مثل توقع معلولین از بهتر شدن شرایطشان در سال ۵۸ و ۵۹ وجود داشت منجر به تصویب قانون بهزیستی شد. همچنین قوانینی که در راستای حمایت از معلولان تصویب شده از سنوات گذشته تا کنون نیز بسیار کمک نموده تا نگاه به این افراد، از طرد شدگی و خانه نشینی به سمت پرتاب به سوی فعالیت در جامعه شهری تغییر نماید. مهم‌ترین و پرکاربردترین قانونی که از سال‌های دور در حوزه مناسب‌سازی معابر عمومی مورد استناد و استفاده قرار می‌گیرد تحت عنوان «ضوابط و مقررات شهرسازی و معماری برای افراد معلول جسمی - حرکتی مصوبه مورخ ۱۳۶۸/۸/۳» و اصلاحیه آن موضوع مصوبه ۳۱۰/۳۲۰ مورخ ۱۳۷۸/۱۰/۶ شورای عالی شهرسازی و معماری ایران شناخته می‌شود. در خصوص تدوین قوانین هم، با اینکه نهادهای مقننه در ایران پس از مشروطیت کارشان آغاز شد؛ اما قانون‌گذاری برای موضوعات معلولیتی دیر شروع شد. اولین قانون مصوب در ۱۳۰۱ش بوده است و قانون تأسیس سازمان بهزیستی که توسط شورای انقلاب در سال ۱۳۵۹ تصویب شده حاوی مواد قانونی و تبصره‌هایی است که اصطلاحاً به آن متن قانون بهزیستی می‌گویند. بطور کلی سیر تحولات تاریخی حقوق معلولان ایران نیز در چهار مرحله صورت پذیرفت:

الف: دوره تصویب قوانین موردی (۱۳۰۱ تا ۱۳۶۸)

ب: دوره تصویب قوانین آموزشی و مناسب‌سازی (۱۳۶۸-۱۳۸۳)

ج: دوره تصویب و اجرای نخستین قانون جامع (۱۳۸۳ تا ۱۳۹۱) که این دوره به نام شفافیت و توسعه حقوق شهروندی معلولان نام‌گذاری شده است.

د: دوره جنبش فراگیر حقوق‌گرایی معلولین (۱۳۹۰ تاکنون)

ده سال اخیر در تاریخ معلولین ایران، مقطع سرنوشت‌ساز و مهمی بوده و می‌توانیم دوره قانون‌گرایی معلولین بنامیم در همین راستا سازمان بهزیستی کشور، بعنوان بزرگ‌ترین نهاد حمایتی دولت که وظیفه اصلی اش حمایت‌گری از معلولین است تلاش نمود تا جداسازی اجتماعی را، در ذهن عموم مردم تغییر دهد و با تلاش‌ها و پیگیری‌های مداوم توانست مجلس شورای اسلامی را به این نتیجه برساند که قانون جامع حمایت از معلولین را تصویب نماید. همچنین در کنار این سازمان تلاش‌های بی‌وقفه NGOها و نهادهایی که پیگیر امور معلولین بودند سبب طرح و تصویب این قانون گردید. اگرچه برای اجرای این قانون زیرساخت‌های اولیه خصوصاً مباحث مالی و اقتصادی آن دیده نشد ولی تصویب این قانون خود نشانگر تقیای سازمان‌ها و نهادهایی است که هرچند کم، ولی تغییرنگاه جامعه به افراد دارای معلولیت را خواستارند. در پژوهش انجام شده مشخص شد که نخستین قانون مستقل و عمومی معلولین ایران در سال ۱۳۸۳ با تلاش‌های مشترک دولت هشتم و مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید و برای اجرا به دولت ابلاغ شد و در ۱۳۹۴ لایحه جامع حمایت از حقوق معلولین توسط کمیسیون اجتماعی دولت، نهایی و به هیأت دولت ارائه شد، و پس از تصویب دولت، بندهایی از آن جهت تصویب به مجلس رفت و معلولین برای اولین بار صاحب قانون جامع شدند.

برخلاف برخی افراد که فعالیت‌های اخیر مرتبط به معلولین را «جنبش اجتماعی» می‌خوانند و جوهره آن را در قالب دموکراسی خواهی تحلیل می‌کنند، به نظرمی‌رسد تلاش‌های تشکلی‌های معلولیتی و آحاد معلولین در پی یافتن شرایط معیشتی و زندگی بهتر در چارچوب ضوابط متعارف و مقبول که از آن به قانون تعبیر می‌شود، است. مجلس شورای ملی و شورای انقلاب در دهه‌های قبل قوانینی برای معلولین تصویب کرده‌اند ولی همه آنها عمومیت و شمول نسبت به ابعاد مختلف جامعه هدف را ندارد و فقط به یک بُعد معلولین می‌پردازد یا ضمن دیگر موضوعات بوده است. به عنوان مثال به هنگام بررسی مسائل بهزیستی و تشکیل سازمان بهزیستی در سال ۱۳۵۸ در چند بند هم مسائل معلولین تصویب شده؛ یا بندهایی درباره بازنشستگی تصویب کنند، از معلولین هم یاد شده و بازنشستگی معلولین هم تصویب شده است. قوانین متضمن معلولین از سال ۱۳۲۲ تاکنون بسیار است، اما قوانین ویژه معلولین ایران، فقط عبارت‌اند از: «قانون جامع حمایت از معلولین مصوب ۱۳۸۳» و «قانون الحاق به کنوانسیون حمایت از معلولین در ۱۳۸۷» و «لایحه جامع حمایت از معلولین مصوب دولت جمهوری اسلامی در ۱۳۹۴».

صحبت با افراد دارای معلولیت نیز، به ویژه افرادی از این گروه که خود فعال حقوق مدنی معلولان هستند، و به انعکاس اجتماعی زیست معلولان حساسیتی بالاتر دارند، نشان می‌دهد که حداقل تا به حال و در زمانه ما، این گروه با نامیدن خود با واژه معلول و معلولیت مخالفتی ندارند. یافته‌ها نشان داد: معادل‌هایی چون «توان‌خواه» و «توان‌یاب» مورد استقبال چندانی واقع نشده است. این نام‌ها، فرد دارای معلولیت را فردی توصیف می‌کنند که بنا به ویژگی بدنی خود، نیازمند کسب توانایی خاصی است. درحالی‌که جامعه معلولان شهرنشین خواهان حقوق اجتماعی و دسترسی به فرصت‌هایی برابر با سایر شهرنشینان هستند و این مفهوم از این نام‌های ابداعی نه تنها حاصل نمی‌شود بلکه بار دیگر کلیشه‌های نابرابری در آنها تکرار شده است. منظور از کلیشه‌های نابرابری آن ذهنیتی است که عدم دسترسی به فرصت‌های برابر اجتماعی را در ذات معلولیت می‌داند و آن را به ویژگی جسمانی افراد نسبت می‌دهد و نه به برآیند تعاملات اجتماعی و سیاست‌های رایج در جامعه. برای مثال ناشنویان در دهه چهل خورشیدی تصمیم گرفتند واژه «کروال» را از دایره واژگان رسمی و اداری و آموزشی برای نامیدن خود کنار بگذارند و به جای آن «ناشنوا» را استفاده کنند. زیرا به گمان آنان واژه کروال دارای مفهوم تاریخی تحقیر این گروه اجتماعی بود. لال بودن وضعیتی است که دیدگاه افراد شنوا

را نسبت به ناشنوایان نشان می‌داده است. ناشنوایان خود را لال نمی‌دانند زیرا که به خوبی با زبان اشاره سخن می‌گویند. دورانی که کلمه کرولال با بی‌سوادی و سایر انگ‌های منفی اجتماعی همراه بود به سرآمد و این گروه -به رهبری فعالان پیشرو در گروه- تصمیم گرفتند خود را ناشنوا بنامند و امروز هرگاه کسی از نام کرولال استفاده کند، ناشنوایان واکنش منفی نشان خواهند داد. یافته‌های حاصل از مباحث گروهی گویای این نکته بود که آنها از جامعه رویکرد تعاملات ترحم‌آمیز را کنار بکنند و از این انتظار را داشتند که اولاً سوی دیگر توهم ناتوانی معلولین را در بسیار از موقعیت‌ها از بین ببرند. مباحث گویای این نکته بود که آنها در تعاملاتشان در فضاهای عمومی شهر بیشتر خواهان رعایت حقوق خود به عنوان افراد معلول بودند و اینکه امکانات لازم برای زندگی در فضای عمومی شهر برایشان فراهم شود؛ به عبارتی دیگر «دیده شوند».

بطور کلی: در فرآیند مطالعات و برای گزارش و انسجام بیشتر اطلاعات نوعی دسته‌بندی برای آنها در نظر گرفتیم؛ بنابراین یافته‌های تحقیق را در دو بخش ارائه می‌کنیم. بخش اول شامل معانی یا هم خانواده‌های معلولیت است که ما آنها را با عنوان معانی مفهومی بیان خواهیم کرد. بخش دوم، گونه‌شناسی معلولیت رانشان می‌دهیم.

معانی مفهومی

معلول: همان طور که از انتخاب واژه‌گزینی آن بر می‌آید نتیجه علتی است که بر آن نائل شده است و مفهومی تحمیلی دارد که چه بسا واژه تعلیل مناسبتر باشد تا معلول.

مفاهیم و واژگانی هم در هر جامعه‌ای وجود دارد که تا حدودی نگرش و ذهنیت مردم را نسبت به این مقوله نشان می‌دهد. این مفاهیم در منابع زبانی، ادبی و فرهنگی، تاریخی و دینی ایرانی قابل جستجو است. البته تعیین تاریخ دقیق شروع و شیوع مفاهیم و کاربردهای آن دشوار است. دسته‌ای از این مفاهیم به لغاتی اطلاق می‌شود که بطور کلی به معلولان ارتباط پیدا می‌کنند که در این رابطه به چند لغت مرتبط با معلول و معلولیت اشاره می‌شود؛ در فرهنگ نامه‌های فارسی سلامت به معنی بی‌گزند شدن، بی‌عیب شدن، رهایی یافتن، امنیت و عافیت، رستگاری، شفا از بیماری، آرام و صلح و تندرستی اطلاق می‌شود. (دهخدا، ۱۳۷۷) بسیاری معلولیت را با اتکا به همین تفکری که از خود واژه معلولیت بر می‌آید، تعبیر کرده‌اند.

تعدادی از معانی تاریخی معلولیت در ایران به خصوص متون و مکتوبات موجود و اشعار بسیاری از شاعران دوره‌های مختلفه انواع معلولیت‌ها مثل: علیل، کور، کچل، چلاق اشاره شده که نشان دهنده مکالمات روزمره آن دوره از تاریخ است. مانند: مولانا جلال‌الدین رومی، شهریار، ابوسعید ابوالخیر، گلستان سعدی، عطارنیشابوری، ملک الشعراء بهار، پروین اعتصامی، خاقانی، هوشنگ ابتهاج، فروغی بسطامی، امیر خسرو دهلوی، قآنی ورشیدالدین و ابن طوط، جامی، سنایی، صامت بروجردی و...

از جمله معانی یافت گردیده برای معلول، دلیل و علت است: گفت بنگر که از چه معلولم / کز خور و خواب جمله معزولم. (سنایی: حدیقه الحقیقه) و یا: آن مقلد هست چون طفل علیل / گر چه دارد بحث باریک و دلیل (مولوی)

و میان گفتار و کردار تو مسافت تمام می‌توان شناخت و راه اقتحام مخوف است و من به نفس معلول. هیچکس به مردم از ذات او نزدیکتر نیست چون بعضی از آن معلول شود به داروها علاج پذیرد. (نصراله منشی، ۱۳۹۷)

و از دیگر معانی، معلول پزشکی است: دهر معلول از علاجش خسته عیسی طیب / خلق عالم در پناهش گاه موسای شبان (محتشم کاشانی) و نیز در فراق تو سخت معلولم / شاید از شعر من علیل آمد (رشیدالدین و طواط، مقطعات)

و همچنین در متون سعدی که معانی کوردلی و نابینایی را با هم و در یک راستا آورده است: نابینایی در شب تاریک سبویی بردوش و چراغی در دست داشت و به راهی می‌رفت. شخصی فضول به او رسید و خطاب به وی گفت: ای نادان شب و روز پیش تو یکسان است و روشنی و تاریکی برابر. چرا با خود چراغ حمل می‌کنی؟ نابینا گفت: این چراغ را برای این برداشته‌ام تا یک نفر کوردلی چون تو تنه نزنند و سبوی مرا نشکند (سعدی، ۱۳۴۷)

پروین اعتصامی نیز در اشعار خود به دوواژه از معلولیت (کور، نابینا) اشاره نموده: بگفت آخر حدیث چشمه نور / چه می گوئی به پیش مردم کور / تو خود روشندل و صاحب نظر باش / چه سود از پند، ناینیاست خفاش (پروین اعتصامی)

و یا در رسائل خواجه عبدالله انصاری آمده: الهی شکر که کور بینا و کر شنوا و گنگ گویایم. مقابل این متن که نشان دهنده یک عبارت زبانی باشد و به عنوان حسن تعبیر خود را نشان دهد نوشته الهی نامه آیت اله حسن زاده آملی است که: الهی نه خاموش می توان بود و نه گویا در خاموشی چه کنیم در گفتن چه گوئیم. که نشان از تغییر در نوشته های ادبی دارد. (طالیان، ۱۳۷۸)

در بسیاری از متون مورد مطالعه، واژه مورد استفاده برای تعریف نابینا روشن بین است بمانند ناصر خسرو که می گوید: اشعار زهد و پند بسی گفته ست / آن تیره چشم شاعر روشن بین (که مستقیماً اشاره به انسان نابینایی دارد که دارای بصیرت است)

با کاوش در متون قدیمی به واژگان متعددی دست یافتیم مثلاً: که به فردی که صرع داشت واژه غشی، به فردی که ناشنوا و گنگ بود کر، به فردی که محجور و مجنون بود دیوانه و روانی، فردی که فاقد حرکت بود افلیج، برای افراد قد کوتاه کوتوله، برای فرد فاقد حرکت، چلاق، به افراد نابینا و روشن دل، کور، و برای افراد با سندرم داون، منگل نامیده می شده است و و همچنین در مکتوبات و یا عنوان کتاب هایی به مانند بوف کور - حسن کچل - کودکان عقب مانده - مرد دیوانه و (نامگذاری دوران قبل از انقلاب) خود نشان دهنده جدا سازی معلولین از فعالیت های اجتماعی و شهریست. اما مرور سالیان نشان می دهد که در طی سال ها تمامی این الفاظ به نوعی تغییر شکل پیدا کرده است. برای مثال در کتاب های جزیره سرگردانی و یا کولیکنار آتش و نیز ساربان سرگردان و باورهای خیسیک مُرده، افراد شیذوفرنی هستند (برخلاف گذشته که به آنان القاب دیوانه داده می شد) اکنون به زنان شیذوفرنیک خوانده می شوند. و یا بهلول که انسانی عارف بود دیوانه خطاب می نمودند ولی در زمان حال افرادی به مانند او را شوریده میگویند و دیوانگان را سبک سر می نامند سعدالدین و راونی در مرزبان نامه باب دوم، که از متون بسیار قدیمی است در داستان آهنگر و مسافر اشاره به یک باور قدیمی دارد که معلولان مجانی هستند که شیاطین در روح و روان آنها رخنه کرده است. و نیز «شاهنامه فردوسی» سراسر معلولیت است و شمشیرزنی است.

در ادبیات کنونی حوزه معلولیت در کنار واژه افراد معلول^۱ از مفهوم فرد دارای معلولیت^۲ نیز استفاده می شود که ناظر به فرد بودن یک شخص (جزیی از جامعه بودن به مانند افراد عادی)، قبل از اشاره کردن به معلولیت وی است که البته استفاده از مفهوم دوم یعنی (فرد دارای معلولیت) در متون تخصصی درباره معلولیت دارای ترجیح بسیار بیشتری است.

به کارگیری این راهبرد - جایگزینی واژگان برای از بین بردن تعابیر منفی آنها - در حوزه معلولین دارای شاهد مثال های فراوانی در سده های اخیر است. یکی از تغییرات مهم در حوزه واژگانی و به تبع معنای منتج شده از آن در حیطه معلولیت استفاده از اصطلاح visually impaired به جای blind است.

نگاهی معنا شناختی به این دو واژه نشان می دهد که blind به معنای نابینا که تبعاتی منفی را نیز می توان در پس آن مشاهده کرد (چرا که تا حدی بصیرت درونی و نیز قدرت تشخیص عقلی را نیز شامل می شود) به اصطلاح visually impaired به معنای آسیب دیده بینایی تبدیل شده است. نگاهی به کلمه blind و قیدها و صفت های مترتب بر آن حاکی از نوعی نابینایی است که یک نوع بار منفی معنایی نیز در آن وجود دارد. مثلاً کلمه blindness به معنای بی بصیرت مورد استفاده قرار می گیرد که با تغییر به visually impaired بر این تعبیر معنا شناختی دلالت دارد که فرد نابینا دارای هیچ مشکل دیگری نبوده و تنها از لحاظ بینایی آسیب دیده است و به تبع آن در سایر زمینه ها به مانند دیگر افراد جامعه ضمن برخورداری از حق و حقوق مساوی با آنها به عنوان یک شهروند عادی تلقی می شود و دیگر ابعاد منفی ای که در پس blind موجود بود در تعبیر آسیب دیده بینایی وجود ندارد.

¹ Disabled Persons

² Persons With disability

این تغییر واژگانی از یک سو نمایانگر تغییر نگرش و بیش از این جوامع در بطن و متن آنها نسبت به نابینایی بوده و از سوی دیگر ضمن بازنمایی این تغییر نگرش در مقامی دیگر موجب تغییر نگاه افراد جامعه و به عبارتی نوعی تلاش برای تقلیل مفهوم نابینایی از یک معضل یا نوعی نگاه منفی به آسیب دیدگی در یک حوزه مشخص و به تبع آن کمک به بهبود هر چه بیشتر ارتقا پایگاه اجتماعی این قشر است.

می‌توان معلولیت را با اتکا به همین تفکری که از خود واژه معلولیت بر می‌آید، تعبیر کرد یعنی «علت» در جامعه است و نه در فردی که نوعی نشان متفاوت در بدن دارد. با رجوع به تاریخ گذشته و امروز، «علت» را در شخص معلول دیده‌اند.

گونه شناسی^۱

مترادف دانستن معلولیت با ناتوانی، نگرش غالب در جوامع انسانی و سابقه ای طولانی دارد. این نگرش، علی‌رغم پیشرفت و توسعه ارتباطات، جهان بینی‌ها و شیوه ارزشیابی امور اجتماعی و انسانی، هنوز بهشکلی جدی و غیر قابل انکار بر جوامع حاکم است، حتی در تفکر برخی از معلولین، معلولیت پدیده ای است که ناتوانی را به ذهن متبادر می‌کند. حاصل این طرز تفکر، پذیرش ناتوانی معلولان از سوی جامعه است و در نهایت، روابطی استوار بر ترحم و دلسوزی نسبت به ناتوانی معلول از یک سو و پذیرش این ترحم از طریق دریافت کمک‌های پراکنده و غیر سودمند از سوی دیگر بین جامعه و معلول برقرار می‌شود.

بر اساس یافته‌ها، گونه‌های گفتمانی معلولیت را می‌توان به شکل زیر تقسیم بندی نمود:

۱- معلولیت نادیده انگارانه: مایک الیور (۱۹۹۶) در مدلی اجتماعی نشان می‌دهد معلولیت به لحاظ اجتماعی ایجاد شده و خود به طور سیستماتیک، محرومیت افراد را به دنبال دارد. از این رو، معلولیت، با توجه به مدل اجتماعی، امری است که محدودیت‌هایی را از تفکیک آموزشی گرفته تا تبعیض‌های نهادی و سیستم‌های حمل و نقل غیر قابل استفاده - بر افراد معلول تحمیل می‌کند؛ بنابراین، طبق مدل اجتماعی مزبور معلولیت نه با اختلال و ناتوانی بلکه به وسیله موانع اجتماعی ایجاد می‌شود. بر اساس تخمین سازمان بهداشت جهانی بیش از ۹۸ درصد معلولین در کشورهای در حال توسعه به فراموشی سپرده شده‌اند. این تخمین در رابطه با ایران کاملاً منطقی به نظر می‌رسد چرا که در جامعه ما تعریف و شناخت درست و مناسبی از معلول و معلولیت وجود ندارد و یک انسان معلول از کودکی با برخوردهای غلطی که ناشی از درک ناقص جامعه است، مواجه می‌شود و از سوی جامعه نیز دیده نخواهد شد. بنابراین معلول خود را محکوم به ناتوانی و طرد از جامعه می‌بیند و به تدریج منزوی می‌شود. در این گروه افرادی هم که در جنگ معلول گردیده‌اند از این قاعده مستثنی نیستند و فراموش شده و نادیده انگاشته می‌شوند. یافته هانشان می‌دهد در ادبیات ایران و بادقت در گفتگوهای روزانه مردم که نشان دهنده جا افتادن فرهنگ کوچک نمودن قشر معلول است ادبیات نادیده انگاری این بخش از جامعه رواج داشته و دارد. برای مثال: «اون چی می‌دونه؟ انگار عقب افتاده اس!»، «کنه تو عقب افتاده‌ای که اینو می‌گی!»، «آه، من یه عقب افتاده واقعی‌ام! همه‌اش اشتباه می‌کنم» و یا اینکه کوتوله عقب افتاده و این گفتارهای روزانه نشان می‌دهد که چگونه عقب نمانده‌ها خود را اصل قرار می‌دهند و بر آنها که عقب مانده می‌نامند مسلط می‌سازند. گاهی اوقات هم خصومتی را که بر اساس دیگر تفاوت‌ها شکل گرفته، مانند تفاوت‌های مربوط به طبقه اجتماعی، معقول جلوه داده شده است. در گفتگوهای روزمره کلمات خاص داغ زننده ای از قبیل چلاق، حرامزاده و کودن را در قالب استعاره و زبان تمثیل به کار برده می‌برند، نوعاً بدون اینکه راجع به معنای اصلی و اولیه آنها اندیشه شود، این مفاهیم و واژگان به ضرب‌المثل‌ها هم وارد شد که معلولیت و معلولان زمینه ای اصلی برای ایجاد ضرب‌المثل‌ها است و البته با نگاهی که به این افراد فرودست اجتماعی داشتند ضرب‌المثل‌ها ذکر و تکرار می‌شد و شهرتی ناصواب و نادرست از معلولان در

^۱ Typology

زمان‌های طولانی ایجاد نمود. باید پذیرفت ضرب المثل‌ها نشان دهنده بخشی از نگرش‌ها و ذهنیت‌ها جامعه بود. غالب ضرب المثل‌های مورد نظرها از واژگان بیمار، دیوانه، کر، کور، لال، لنگ و کلمات مشابه آن می‌ساختند. برای مثال این بیت قدیمی که خود بیانگر طرد شدن و نادیده انگاشته شدن مجانبین در جامعه است صحت این موضوع را نشان می‌دهد:

لیک اگر دیوانه آیی در شمار/هیچ کس را با تو نبود هیچ کار (عطار، ۱۳۸۸: ۳۴۱)

۲- معلولیت ترحم طلبانه: ناتوانی و معلولیت حقیقی انکار ناپذیر است. سابقه حضور معلولان در جامعه به دوران بسیار قدیم باز میگردد. در منابع تاریخی بحث‌های بسیاری از نحوه برخورد با معلولین اعم از کشتن و قربانی کردن آنان، ترحم و حفظ و نگهداری آنان در مراکز ویژه و جدا از جامعه به عمل آمده است. براساس متون مطالعه شده، معلولین بنا بر آموزه‌های دینی کم کم در جوامع مورد پذیرش قرار گرفتند. با ظهور ادیان و تکامل انسانی جوامع، از شدت برخوردهای ناگوار با معلولین کاسته شد. به طوری که در جوامع پیشرفته امروزی بحث از برابری حقوق اجتماعی، انسانی افراد دارای معلولیت با دیگر افراد جامعه است (کمالی، ۱۳۸۵) سابقاً کلیسا و روحانیون دینی هم معلولین را به حاشیه می‌راندند. آن‌ها درباره معلولان نیز با اجرای آیین‌های همدردی یا امیدبخشی آنها را متمایز می‌ساختند یا بعضاً با این فکر که گناهکار هستند آنها را از جامعه طرد می‌کردند. بعدها همین شیوه با ایجاد مراکز درمانی، پیشرفت علم پزشکی، توان بخشی، کاردرمانی، علوم اجتماعی و مددکاری، علوم جرم‌شناسی و غیره، ادامه پیدا کرد و آتوریت از کلیسا و دین به دست علم افتاد و در نتیجه نوع دیگری از استثنا سازی و به حاشیه رانی از سوی علم نسبت به معلولان اعمال شد. بنابراین، این نشان‌گذاری و استثنا سازی نه تنها نسبت به نژادها و قومیت‌ها، جنسیت‌ها، گرایش‌های جنسی خاص، دین‌ها، بلکه نسبت به بدن‌ها و ذهن‌ها هم اعمال شد (پورمحمدی، ۱۳۹۵)

۳- معلولیت شهروندان‌نگاری: این نوع گفتمان معلولیت منبعث از قوانین بوده و معلولیت را گونه‌ای از بودن اجتماعی تعریف می‌کند. در قانون تأمین اجتماعی ایران به جای مفهوم ناتوانی، اصطلاح از کارافتادگی و میزان آن آمده است. طبق این قانون از کار افتادگی عبارتست از کاهش قدرت فرد بیمه شده به نحوی که نتواند با اشتغال به کار سابق یا کار دیگری بیش از یک سوم درآمد خود را به دست آورد (کلدی، ۱۳۷۹). یکی از مبتلا به ترین موارد تبعیض نسبت به معلولین، اجحاف در بهره مندی آنان از مفهوم محیط شهری برای چه قشری از افراد ساخته است. بررسی این نکته که اساساً «حق بر شهر» شده و زیبایی شناسی معماری مستظهر به چه رویکردها و حامل چه پیام‌هایی است، نشانگر میزان ارتباط فرضیه‌های شهروندی با محیط است. نیازی به تشریح محرومیت افراد معلول نیست؛ چرا که این موضوع در واقعیت طبیعی زندگی کاملاً پدیدار است. هم اکنون تابوی معلولیت شکسته شده و معلولین را شهروندانی با حقوق برابر با دیگران می‌دانند و نگاه جامعه شهری از یک انسان ناتوان و معلول، به انسانی دارای تفاوت بدنی تغییر نموده است.

۴- معلولیت اجتماعی: معلولیت جسمی، حسی و روانی می‌تواند یکی از علل اصلی معلولیت اجتماعی به شمار رود به عبارت دیگر معلولیت اجتماعی صرفاً نتیجه معلولیت جسمی و روانی نیست بلکه یک فرد سالم از نظر جسمی و روانی نیز می‌تواند دچار معلولیت اجتماعی گردد. برای مثال: احساس تنهایی نوعی معلولیت اجتماعی است که هر کس ممکن است در یک موقعیت یا شرایط خاص احساس تنهایی کند. اما احساس تنهایی در افراد معلول در نتیجه معلولیتی که دارند بیشتر است. در مقابل می‌توان گفت که معلولیت اجتماعی نیز می‌تواند منجر به معلولیت جسمی و روانی گردد. مثل معتادانی که به دلیل تداوم اعتیاد دچار معلولیت‌های جسمی یا روانی می‌شوند و یا افراد بزهکاری که به دلایل متفاوت دچار نقص جسمانی یا مشکل روانی می‌گردند. نکته حائز اهمیت این است که معلولیت اجتماعی هم می‌تواند پیامد معلولیت جسمی و روانی باشد و هم می‌تواند موجب بروز معلولیت جسمی و روانی در افراد گردد. بعبارت دیگر معلولیت فرد سبب محرومیت وی از فرصت‌های متعارف در جامعه شده است و فرد را علاوه بر معلولیتی که از نظر جسمی دارد دچار معلولیت اجتماعی نیز

نموده است. زیرا سطح پایین زندگی، بیکاری و درآمد پایین موجب می‌شوند که فرد علیرغم میل باطنی خود از فرصت‌های موجود در جامعه محروم گردد و نتواند نقش‌های مورد انتظار خود و دیگران را در جامعه ایفا نماید. افراد ناتوان و معلول نیازمند توجه جامعه هستند و چگونگی نگرش افراد جامعه به معلولین و نظرات معلولین نسبت به خودشان، در شکل‌گیری تصور معلولین از خودشان نقش دارد. نگرش منفی به معلولین باعث ایجاد ناکامی، سرخوردگی، القای حس بی‌ارزشی و در نتیجه عدم اعتماد به نفس و در نهایت افزایش وابستگی و نیاز آنان به دیگران می‌شود. این مساله علاوه بر عدم بهره‌گیری جامعه از نقش‌ها و پتانسیل‌هایی که این افراد می‌توانند داشته باشند به مرور انسان‌هایی جامعه‌گریز و افسرده را پرورش می‌دهد که رسماً هیچ خاصیتی برای خود و دیگران نداشته و به جز اعمال هزینه‌های فردی و اجتماعی می‌توانند به خود یا دیگران آسیب بزنند. موضوع دیگر در خصوص معلولیت اجتماعی، شهرهای معلول هستند که شهروندانی معلول تربیت خواهند کرد، یکی از مهمترین مشکلاتی که معلولین در ایران با آن مواجه‌اند نقایص عمده و اساسی در سیستم حمل و نقل شهری و برون شهری است. این در حالی است که بر اساس دفتر توانمندسازی سازمان بهزیستی کشور منظور از مناسب‌سازی آماده‌سازی محیط برای استفاده افراد کم‌توان جسمی و معلولان است تا بتوانند مانند افراد عادی از امکانات محیط استفاده کنند. این موضوع در راستای رعایت تساوی حقوق شهروندی افراد مطرح است و در قانون جامع حمایت از معلولان آمده است. یعنی به رغم شعارها و وعده‌های مطرح شده مبنی بر لزوم توجه به معلولین و نیاز به چاره‌اندیشی برای آنان، متأسفانه شهرها و حتی تهران به عنوان پایتخت و مادرشهر اصلی ایران، فاقد امکانات حمل و نقلی مناسب و اختصاصی برای معلولان است. نبودن اتوبوس یا وسیله حمل و نقل اختصاصی برای معلولین، وجود موانعی برای استفاده از وسایل عمومی مثلاً گیت‌های ورودی مترو و بی. آر. تی که ابداع ورود ویلچر را لحاظ نکرده‌اند، عدم وجود آسانسور در مترو، عدم سرویس‌های بهداشتی در پارک‌ها و اکثریت مراکز خرید و بسیاری از امکان عمومی، عدم وجود مبلمان شهری و عدم تعبیه مکان‌هایی برای نشستن و استراحت معلولین در بافت شهری، عدم تعبیه ورودی مخصوص ویلچر در اکثریت قسمت‌های شهری و... تنها بخشی از مشکلات سخت‌افزاری حضور معلولین ایرانی در اجتماعی است که آنان را نه تنها محصور در خانه که حتی در محیط اجتماعی و فضای شهری نیز محدود به چند محیطی مشخصی ساخته که حداقل امکاناتی را در نظر گرفته‌اند. بنابراین با توجه به حجم گسترده فقر روابط و مشارکت‌های اجتماعی و شرمساری در بین معلولان، باید با فاکتورهای اجتماعی مورد اشاره با احتیاط بیشتری برخورد کرد

بحث و نتیجه‌گیری

در واقع بدن و معلولیت آن، نقطه پیوند فرد و جامعه است. به این معنا که جامعه و تفاسیر آن از فرد معلول، بدن را به یک محصول اجتماعی تبدیل کرده رفتارها و تعاملات انسان را هدایت می‌کند. نگرش منفی جامعه نسبت به معلولان، حمایت‌های (درون‌گروهی) دوستان و خویشاوندان از معلولان، احساس محرومیت اجتماعی، عدم اعتماد اجتماعی، تناسب امکانات فیزیکی و حمایت‌های نهادی همگی بر طرد معلولان از جامعه مؤثرند.

یکی از علل مهم طرد اجتماعی معلولان و نگرش منفی آحاد مختلف جامعه به آنها نحوه برخورد و یا نامگذاری ایشان است که زمینه فرهنگی داشته و به جای تأکید بر توانمندی و نقاط قوت معلولان و پرورش استعدادها، به نقاط ضعف آنان توجه می‌شود. یکی از موانع اساسی بر سر راه توانمندسازی معلولان، تغییر لاک پشت گونه گفتمان معلولیت در جامعه، به افراد معلول است اگرچه در سالیان اخیر استفاده عباراتی چون توان‌خواه، توان‌یاب، کم‌توان و یا توان‌جو برای معلولان بیشتر شده است.

چنان که دریافته‌های تحقیق دیدیم، میزان تغییرگفتمان در معلولیت بسیار اندک است و این امر تأثیر بسزایی در طرد معلولان از اجتماع دارد. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهند که عدم اعتماد اجتماعی به معلولان تمایل معلولان را به تعامل و همکاری با گروه‌ها کاهش داده و شبکه‌های روابط داوطلبانه بین معلولان را در ابعاد مختلف زندگی اجتماعی از بین می‌برد؛ بنابراین می‌توان این طور نتیجه گرفت معلولان برای پایایی و مفید بودن خود، به تغییر کلی گفتمان در اجتماع از طریق تمامی افراد ارگان‌ها و سازمان‌های حمایتی و مردم نهاد و بخصوص صدا و سیما و رسانه‌ها، احتیاج دارند. معلولان به علت عدم اعتماد اجتماعی و نیز نامگذاری‌های نامناسب، همکاری و مساعدت درون جامع‌های خود را از دست داده‌اند چرا که به فرض مثال؛ وقتی به فرد معلولی که دارای معلولیت از ناحیه پا می‌باشد چلاق گفته می‌شود فرد با تمامی ارکان جامعه بیگانه شده و خود را فردی بی فایده حس می‌کند و در نظرش جامعه اعتقاد چندانی به این موضوع ندارد که معلولان بتوانند مسئولیت‌ها و امور مهم را انجام دهند پس خود به خود از جامعه رانده و به انزوا کشیده خواهد شد. با مراجعه به آخرین منابع جهانی، مابه‌ازای صحیح بعضی از کلمات را آورده‌ایم. کلماتی مانند مهجور، کور، مجنون، سفیه، زمین گیر و امثال آن، کلماتی هستند که نه تنها در مکالمات روزمره مردم، بلکه حتی در قوانین ایران از آنها استفاده شده است.

نتایج (بر اساس مصاحبه‌ها) بنابراین به نظر می‌رسد افرادی خارج از یک گروه، با ذهنیتی که حاکی از عدم درک اجتماعی از موضوعی شدیداً اجتماعی، است، صرفاً با کلماتی که به نظرشان خوش فرم و خوش آهنگ است دست به ساخت و ابداع این نام‌ها زده‌اند و دلیل آن نیز منفی انگاشتن واژه معلول بوده است. اینکه افراد بدون معلولیت، صرفاً بر اساس شم زبانی و سلیقه اجتماعی خود تصمیم بگیرند و نام یک گروه اجتماعی تغییر داده شود، نشانه عدم درک افراد از جایگاه اجتماعی خود است. در اینگونه مسائل بهترین رویکرد احترام به سلیقه زبانی و شم زبانی خود گروه اقلیت است. حتی اگر یک نام یا یک عنوان نامطلوب است، خود گروهی که به این نام خوانده می‌شوند باید نامطلوب بودن آن را تشخیص دهند و همچنین اگر بنا به انتخاب یا ابداع نامی تازه است، باز هم صاحبان اصلی آن وضعیت اجتماعی باید دست به انتخاب بزنند نه افرادی از گروه‌های دیگر. زیرا که هدف هر نوع اصلاحی باید عاملیت بخشی بیشتر به گروه‌های اقلیت باشد.

در تلاش برای بازنمایی معنای معلولیت در آثار متفکران مورد بررسی، به وجود نوعی صورت‌بندی مفهومی پی برده شد که مطالعه گفتمان معلولیت در ایران ناگزیر از توجه به این زنجیره مفاهیم است. به عبارت بهتر، در این تحقیق نشان داده شد که تعریف معلولیت و نوع نگرش به آن «عبارت پردازی یا تعبیری فرهنگی» است که ممکن است در هر جامعه صورت بگیرد، در جامعه ایرانی، واژگان خاص در مورد افراد معلول بکار برده می‌شود. در بسیاری از متون ادبی و تاریخی ایران، که از منابع مهم شناخت فرهنگ و جامعه ایران به شمار می‌آیند، معلولیت بخش جدایی ناپذیری از فرهنگ و هویت در ایران بوده است؛ البته با تعابیر و گونه‌شناسی خاص آن نیز می‌توان روبرو شد. از این رو اگر مفهوم نرمال بودن و معلول بودن و اسازی شود به این معنا که نرمال بودن و معلول بودن شیوه‌های خود تکرار شده‌ای از زندگی هستند و افشا شود که آنها مجموعه‌ای از ساختارهای اجتماعی‌اند و نه چیز دیگر، در این صورت آشکار خواهد شد که معلولان در بافت‌های ارتباطی خاصی معلولند اما در موارد دیگری توانا هستند. آیا ممکن یا مطلوب نیست معلولیت را به گونه‌ای از نظر اجتماعی بازسازی کنیم که همه عناصر نشان‌گذاری، تعصب و طرد از آن پاک شود. این کار همان پیدایش فرهنگ معلولیت است.

در سراسر جهان، تلاش برای پاکسازی زبان از واژگانی که جنبه تحقیرآمیز دارند و حاوی برچسب‌های نادرست هستند و باعث جلوگیری از نگاه برابر به افراد دارای معلولیت در جامعه می‌شوند، روزبه روز افزایش می‌یابد. تغییر گفتمان‌ها و استفاده از واژگانی که بار معنایی مثبت داشته باشند یکی از نکات اصلی در تغییر نگرش یک جامعه به یک گروه است با این پیش فرض و پیش ذهنیت که معلولیت به عنوان یک برساخته اجتماعی در جامعه امروزی شناخته می‌شود، استفاده از واژگانی با بار مثبت و جدا نمودن یک

قشر از بدنه اجتماع همواره مطمع نظرمتولیان ومسئولان و نهادهایی که دست اندر کار رسیدگی به مسایل یک حوزه مشخص هستند بوده است.

گفتنی است همواره بر سر اینکه چه عبارتی، در چه موقعیتی و در چه زمانی و در کدام فرهنگ ناراحت کننده هست یا نیست، مباحثات فراوان شده است. حتی ممکن است برخی افراد از واژگانی که با کمک از واژه‌گزینی خوشایند در رابطه با معلولین پدید آمده اند ناراضی بوده خواستار تعویض آن‌ها با واژگان پیشین بشوند. برخی معتقدند نباید از واژگانی که سبب ناراحتی گروهی از اشخاص را فراهم می‌آورند، استفاده شود. درحالی که عده دیگری بر این باورند که تفسیرشونده از هر واژه ممکن است نادرست باشد و تنها از نظر اوست که واژه یا عبارتی تحقیرآمیز است یا خیر. این بحث‌ها تا بدانجا پیش می‌رود که عده ای معتقدند که به طور مثال اگر برای شخصی که توانایی شنیدن ندارد از واژه «کَر» استفاده کنیم به الگوی اجتماعی معلولیت آسیب زده و اگر از واژه «ناشنا» استفاده کنیم به الگوی پزشکی معلولیت زیان وارد ساخته ایم. چراکه مثلاً در علم پزشکی نمی‌توان همه موارد ناشنوایی را با یک واژه نامید. گاهی ممکن است این واژگان آن قدر در بر داردند معانی به شدت منفی باشند که از آن‌ها در زبان عامیانه به عنوان فحش استفاده می‌شود. نام‌ها علاوه بر معانی لغتنامه‌ای حامل مفاهیم دیگری هم هستند. به‌ویژه اگر مقصود یک نام، نامیدن یک گروه اجتماعی باشد. نام یک گروه اجتماعی علاوه بر آنکه توصیف‌گر آن گروه است، بار معنایی تاریخی، اجتماعی و سیاسی دارد. گهگاه دیده و شنیده می‌شود که درباره نام یک گروه اجتماعی (قومی، نژادی، زبانی، جنسیتی و...) بحث‌های پرمناقشه‌ای درمی‌گیرد. گاه این بحث‌ها درون گروهی است و گاه در اجتماعات بزرگتر و از زبان افرادی خارج از آن گروه است. همین پرمناقشه بودن اینگونه بحث‌های زبانی نشانگر آن است که برای نام‌ها باید به ملاحظات غیرزبانی نیز توجه کرد. تحقیق پیش رو، مبین این مساله است که در جوامع امروزی نگرش‌ها نسبت به معلولیت در جهت مثبت تغییر کرده است. این تغییرنگرش‌ها نه تنها در افراد جامعه بلکه در خانواده‌ها و همسایگان نیز مشاهده می‌شود. برخی از صاحب‌نظران اعتقاد دارند که امروزه در کشورهای در حال توسعه تبعیض کمتری نسبت به معلولین روا داشته می‌شود. البته در عین حال در بعضی از این کشورها نیز این اعتقاد وجود دارد که افراد معلول تحت تأثیر ارواح مقدس قرار دارند. بعنوان مثال گروه‌هایی اعتقاد دارند که برخی خانواده‌ها، مانند خانواده‌های کودکان معلول، مشمول عنایت خاص خداوند هستند. آن‌ها معتقدند که چون خداوند چنین خانواده‌ها را دوست دارد از روی مهربانی به آنان فرزند معلول عنایت فرموده است.

واکاوی مفهومی معلولیت نشان می‌دهد که: در گفتگوهای قدیمی و در محاورات روزانه خود با افراد دارای معلولیت استفاده و به کاربرد عباراتی مانند رنج کشیده، بیچاره، قربانی، و یا بیمار بسیار رایج بود که در طی سنوات گذشته بدلیل آگاهی یافتن افراد جامعه از معلولیت و اینکه معلولیت هم یک نوع تنوع انسانی است و آنها قربانی و یا بیمار نیستند و اگر به حقوق افراد دارای معلولیت احترام گذاشته شود و امکانات برابر برای دسترسی و زندگی آنها فراهم شود، توانایی آنها برای یک زندگی برابر به مراتب بیشتر خواهد بود تغییر شکل داده و با الفاظ بهتری با آنان برخورد می‌شود و این موضوع در شهرنشینان بیشتر دیده می‌شود.

در این راستا می‌توان گفت: جایگزین سازی واژگانی، یکی از شیوه‌های حسن تعبیری در زبان فارسی است که فرهنگستان ادب فارسی به عنوان مثال توانسته با ورود و پیشنهاد واژگان جدیدی که بار منفی و ناخوشایند ناتوانی را با خود به همراه ندارند به تغییر رویکردهای گفتمانی جامعه به پذیرش افراد دارای معلولیت در جامعه و درک حقوق برابر ایشان کمک نماید. در واقع با استفاده از جایگزین سازی واژگانی، تحریف یا همان تلطیف حسن تعبیری بر روی مفاهیم ناخوشایند انجام شده: نابینا (کور)، توان‌خواه (معلول)، سالمند (پیر)، نازا (عقیم) و کندذهن (خنک). پس پالایش زبان مهم است چرا که استفاده از واژگان درست هنگام برقراری ارتباط اولین قدم برای مبارزه با تبعیض‌ها است. در نهایت در اخلاق پست مدرن و نقادانه معلولیت باید هر نوع تفاوتی را که سابقاً منشأ بی‌ارزشی و شرمساری بوده است گرامی داشته و به آن ارزش داد؛ باید تفاوت و تنوع را با آغوش باز پذیرفت، نه آنکه

آن را رد و انکار کرد؛ باید معلولان ذهنی و یا حرکتی را همان گونه که هستند پذیرفت و ارزش گذاری کرد. (جلی، ۱۳۹۱: ۷۸-۷۹)

منابع

۱. آزادارمکی، ت، و شرفی ساعی، م، ح (۱۳۹۰)، تبیین جامعه شناختی روابط جنسی آنومیک در ایران. خانواده پژوهی، ۴، ۴۶۲-۴۳۵.
۲. اسکارپیت، روبر (۱۳۷۶)، جامعه‌شناسی ادبیات، ترجمه مرتضی کتبی. تهران: انتشارات سمت.
۳. استوری، ج (۱۳۸۵)، مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه، ترجمه حسین پاینده، تهران: نشر آگه.
۴. اسدی، زهره (۱۳۷۸)، بررسی مشکلات اجتماعی و اقتصادی زنان دارای همسر معلول جسمی و حرکتی، پایان نامه کارشناسی ارشد مدیریت توانبخشی، دانشگاه علوم بهزیستی.
۵. افروز، غلامعلی، (۱۳۶۵) مقدمه ای بر روانشناسی آموزش و پرورش کودکان استثنایی، تهران، دانشگاه تهران، چاپ هشتم
۶. بوستانی، د؛ و دیگری (۱۳۸۸)، مقدمه ای بر ابعاد و گستره دستگاه نظری میشل فوکو. مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد. بهار و تابستان. صص ۹۹-۵۳.
۷. پایا، علی (۱۳۷۵)، جایگاه مفهوم صدق در آرای فوکو، نامه فرهنگ، ش ۲۳، پاییز.
۸. پورمحمدی، ن (۱۳۹۵)، معلولیت و معلولان از نگاه الهیات و فلسفه پست مدرن، نشست پژوهشکده ادیان و مذاهب ۱۲ اسفند.
۹. جلی، خدیجه (۱۳۹۱)، جامعه شناسی معلولیت، تهران: انتشارات علمی.
۱۰. جلائی پور، حمیدرضا، محمدی، جمال (۱۳۸۷)، نظریه‌های متأخر جامعه شناسی، تهران، نشر نی، چاپ اول.
۱۱. حسینی، نگین (۱۳۹۳)، درآمدی بر مطالعات معلولیت با رویکرد جامعه شناسی. انتشارات سیمای شرق
۱۲. خسروی، شراره و ژیلا عابد سعیدی. (اسفندماه ۱۳۸۹) «گروه متمرکز، روشی در گردآوری اطلاعات، نشریه دانشکده پرستاری و مامایی، دانشگاه علوم پزشکی تهران (نشریه پرستاری ایران)، دوره ۳۲، ش ۸۶
۱۳. دریفوس، هبوبرت، رایینو، یل (۱۳۷۹)، میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی. ترجمه دکتر حسین بشریه، تهران: نشر نی.
۱۴. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، لغتنامه دهخدا، ۹، چاپ دوم (دوره جدید)، تهران: انتشارات دانشگاه، تهران، ص ۱۳۷۱۲
۱۵. معین، محمد (۱۳۷۷)، فرهنگ فارسی، جلد ۲، چاپ دوازدهم، تهران: امیرکبیر، ص ۱۹۰۹.
۱۶. ریتزر، جورج (۱۳۹۲)، نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.
۱۷. سایت گنجورو <http://shamdani.com/content/9806>
۱۸. سعدی، مصباحالدین محمد (۱۳۴۷) گلستان-باب دوم، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سوم، بنگاه مطبوعاتی صیفا علیشاه
۱۹. شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸ الف)، از نشانه شناسی ساختگراتاناشانه- معناشناسی گفتمانی، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، س ۲، ش ۸، تهران: دانشگاه تربیت مدرس، ۳۳-۵۱.
۲۰. شعیری، حمیدرضا (۱۳۸۸ ب)، مبانی نظری تحلیل گفتمان رویکرد نشانه- معناشناختی، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، شماره ۷۲-۱۲-۵۵.
۲۱. طالبیان، یحیی (۱۳۷۹)، صورخیال در شعرشاعران سبک خراسانی، تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی عماد کرمانی.
۲۲. عبادالهی، حمید، اکبر پیری و موقرنرین، منصور (۱۳۹۰)، داغ ننگ و هویت اجتماعی، بررسی موردی عوامل اجتماعی داغ ننگ زننده بر افراد دارای معلولیت جسمانی آشکارمجله بررسی مسائل اجتماعی ایران. سال دوم، شماره پنجم و ششم.

۲۳. عطار، فریدالدین محمد (۱۳۸۸)، مصیبتنامه. تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
۲۴. کلدی، علیرضا (۱۳۷۹)، بررسی نگرش مردم نسبت به معلولین، فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۱۱ و ۱۲، ص ۱۸۵.
۲۵. کمالی، محمد (۱۳۸۵)، حضور کودک معلول در خانواده. <http://www.mkamali.co>
۲۶. غفاری، غلامرضا وتاج الدین، محمدباقر (۱۳۸۴)، شناسایی مولفه‌های محرومیت اجتماعی. فصلنامه رفاه اجتماعی، سال چهارم، شماره ۱۷.
۲۷. فیروزآبادی، احمد و صادقی، علیرضا (۱۳۹۲)، طرد اجتماعی رویکردی جامعه شناختی به محرومیت. تهران: انتشارات جامعه شناسان.
۲۸. قاسم‌زاده، رؤیا و دیگران (۱۳۸۹)، دسترسی به امکانات جامعه؛ بخشی از نیازهای احساس شده افراد دارای ناتوانی برای تحقق حقوق آن‌ها. فصلنامه علمی - پژوهشی رفاه اجتماعی. سال ۱۰. شماره ۳۶. صص ۳۱۳-۳۳۵.
۲۹. کالوین جی، لارسن (۱۳۶۹)، نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، تهران: نشر سمت، ص ۵۹.
۳۰. گافمن، اروینگ (۱۳۸۶)، داغ ننگ چاره اندیشی برای هویت ضایع شده ترجمه: مسعود کیانپور. انتشارات مرکز.
۳۱. محسنی، منوچهر (۱۳۵۷)، جامعه‌شناسی پزشکی و بهداشت، کتابخانه طهوری.
۳۲. مشکور، محمد جواد (۱۳۶۳)، ایران در عهد باستان در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام، تهران: نشر اشرفی، ص ۷۹.
۳۳. محبی‌نژاد، غلامعلی (۱۳۸۲)، مثنوی معنوی: داستان‌های مثنوی، تهران: اندیشه علم.
۳۴. منشی، نصراله (۱۳۹۷)، کلیله و دمنه، مترجم مجتبی مینوی، باب الاسدوالثور.
۳۵. میرزایی، ح، سلطانی، س، قاسم‌زاده، د (۱۳۹۱)، عاملیت و ساختار در اندیشه میشل فوکو، مطالعات جامعه‌شناسی، دوره ۱۲، جلد هفدهم، زمستان، ص ۶۳.
۳۶. ولف، ه و همکاران (۱۳۸۵)، درآمدی بر فلسفه طب. ترجمه همایون مصلحی، تهران: انتشارات طرح نو
37. Bagilhole, B. (1997). Equal Opportunities and Social Policy. London: Longman
38. Eribon, D. (1991). Michel Foucault. (Tran. Betsy Wing). Cambridge. MA: Harvard University Press.
39. Eliyason, Yan. 2007. "We should recall that the quality of a society is ultimately determined by how it deals with and treats its most vulnerable citizens.
40. Foucault, M. (1970). The Archeology of Knowledge. Trans. A. M. Sheridan Smith, London: Tavistock Publications.
41. Katz, I & Glass, D. C. " An Ambivalence Theory of Behavior Toward the Stigmatized" in W. Austin et al. (eds) The Social Psychology of Intergroup Relations. Monterey, CA. Brooks. 1979
42. Koegel, P. (1986). You are what you drink: evidence of socialised incompetence in the life of a mildly retarded adult. In: Langness, L. L. & Levine, H. G. (Eds.). Culture and Retardation. pp. 47-63, Dordrecht: Kluwer/D. Reidel
43. Mills, S. (2003). Michel Foucault. London and New York: Routledge
44. Oliver, M. (1990). The Politics of Disablement. London: Macmillan
45. Smith, A. & Tworney, B. (2002). Labour market experiences of people with disabilities. Labour Market Trends 110 (8) London: ONS.
46. Sociological Introduction. Cambridge: Polity 'Disability, childhood and social policy in the UK', in C. Hallett and A. Prout The Cambridge History of Iran, London, Cambridge University Press, 1968, 4 Vol-
47. Turner, Jonathan H. (1998) The structure of Sociological Theory, Wadsworth Publishing Company, New York
48. Tremain, Sh. (2005). Foucault and the Government of Disability. United States of America: University of Michigan Press